



در این شماره:

۱. گلاویزی تروریست ها

۲. نسل کشی در سایه ظمت

۳. نه پادشاه، نه دیکتاتور، نه ارباب

۴. انارشیزم در قرن بیست و یکم

۵. دور دوم مذاکرات تروریست ها هم به پایان رسید، اما

۶. مصاحبه با فدراسیون عصر انارشیزم (جبهه انارشیزستی)

گلاویزی تروریست ها

در اوایل ما گذشته کابل و برخی ولایت های افغانستان آماج حملات جنایتکارانه هوایی رژیم ملیتاریستی پاکستان قرار گرفتند و ده ها بیگناه قربانی این جنایت شدند. مقصر کیست؟ این سوالی است که در ادامه به آن پاسخ داده می شود.

رژیم پاکستان، که با بهانه قرار دادن وجود تحریک طالبان پاکستانی در حمایت از طالبان، دست به این حمله ناگهانی زده است، مدعی است که اعضای فراری تی تی پی (تحریک طالبان

پاکستان)، که اکنون در پناه و حمایت اقتصادی و تسلیحاتی طالبان قرار دارند، مسئول عملیات های تروریستی بی وقفه در شهرها و محلات پاکستان هستند؛ عملیاتی که جان صدها شهروند بیگناه را گرفته است. لازم است یادآور شویم که طالبان پاکستان (تی تی پی)، همانند طالبان، محصول ناب شبکه های استخباراتی پاکستان (آی اس آی) هستند و هر دو گروه، ساختارهای تروریستی وابسته به پروژه های منطقه ای هستند. این گروه ها از نسخه های افراطی اسلامگرایی و وهابیت تغذیه می کنند و در یک پیمان ایدیولوژیک محکم، متحد و هم پیمانند.

از دیدگاه پاکستان، حمایت طالبان از تی تی پی و باز نگه داشتن درهای افغانستان بر روی این گروه، خیانت به منافع ملی و امنیت پاکستان است. حمایت از این گروه، تهدیدی مستقیم برای امنیت و منافع ملی پاکستان است و باید به عنوان خیانت تلقی شود.

در طول درگیری های افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱، پاکستان به پشتوانه حمایت از طالبان، اهداف چندگانه و مخرب خود را دنبال کرد. یکی از مهمترین و آشکارترین اهداف، تضمین و گسترش نفوذ منطقه ای، حفظ منافع ملی و تامین امنیت مرزهای خودش بود. در این مسیر، حمایت از طالبان به عنوان ابزار استراتژیک، به آنها این امکان را می داد که در برابر فشارهای داخلی و خارجی، بازیگران قدرتمند و مرموزی باشند و در عین حال، نفوذ و کنترل بر منابع غنی افغانستان را تقویت کنند.

افغانستان با دارا بودن ثروت های معدنی برآورد شده، یکی از غنی ترین کشورهای منطقه است. حمایت از طالبان این امکان را برای پاکستان فراهم می کرد که در صورت تثبیت قدرت، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به این منابع دست یابد و در مسیر بهره برداری و سلطه بر آنها نقش داشته باشد. اما همانطور که ذکر شد، این سیاست تنها کنترل منابع نبود؛ بلکه هدف اصلی، بهره برداری استراتژیک از افغانستان برای نفوذ بیشتر در کشمیر و گسترش نفوذ پاکستان در آسیای میانه بود. به عبارت دیگر، حفظ تداخل و نفوذ منطقه ای، ابزار کلیدی دیگری برای پاکستان بود تا در معادلات منطقه نقش برتر و بی رقیب ایفا کند. این حمایت، تضمین می کرد که طالبان در مسیر منافع پاکستان حرکت کند و پاکستان بتواند نقش بازیگر محوری در سیاست های منطقه ای ایفا نماید. بنابراین، علاوه بر اهداف اقتصادی و امنیتی، اهداف جیوپولیتیکی و استراتژیک دیگری نیز برای تضمین امنیت و منافع ملی پاکستان دنبال می شد. این سیاست، در طول دهه ها، چه به صورت پنهان و چه آشکار، با هدف تثبیت سلطه منطقه ای و پیشبرد برنامه های امپریالیستی، در خدمت منافع پاکستان قرار داشت.

اکنون یک ثروت بادآورده در دست های آلوده طالبان قرار دارد و این ثروت افغانستان را به میدان رقابت های جیوپولیتیکی میان قدرت های منطقه ای و خارجی بدل ساخته است. تی تی پی نیز عمیقاً در عمق های افغانستان نفوذ کرده است. این گروه، بخشی از یک استراتژی منطقه ای پنهان و پیچیده است که هدف آن تثبیت سلطه و گسترش امپریالیسم در منطقه است.

طالبان، چه در دوران حکومت خود (۱۹۹۶-۲۰۰۱) و چه پس از بازگشت به قدرت در سال ۲۰۲۱، رابطه نزدیکی با گروه های افراطی منطقه دارند. تحریک طالبان پاکستان، به عنوان یکی از اضلاع مثلث تروریستی، در کنار القاعده و طالبان نقش مهمی در ساختن شبکه های نفوذ و تقویت جایگاه منطقه ای این گروه ها ایفا می کند. حمایت طالبان از تحریک طالبان پاکستان در واقع می تواند پوششی باشد برای فریب افکار عمومی و پنهان کردن

هویت اصلی و اهداف واقعی این گروه باشد. اهدافی که همراه با اهداف رژیم ملیتاریستی اسلام آباد است. بنابراین، حضور تحریک طالبان پاکستان در کنار طالبان، بخشی از یک استراتژی چندوجهی است که در راستای اهداف ایدئولوژیک و استراتژیک منطقه طراحی شده است. این دو گروه، دکترین خاص خود را دارند و اهدافشان در تاکتیک هایشان تعمیق یافته است.

گروه تحریک طالبان پاکستان، پس از اوجگیری فعالیت هایش در مناطق قبایلی و شمال غربی پاکستان، دامنه فعالیت خود را به نواحی مرزی و جنوبی افغانستان گسترش داد (۲۰۰۷-۲۰۰۸). در گزارش ماه فبروری تیم نظارت بر حمایت ها و تحریم های سازمان ملل متحد، حمایت های لجستیکی، عملیاتی و مالی طالبان از تی تی پی تأیید شده است. بر اساس این گزارش، حمایت طالبان از تی تی پی شامل پرداخت ماهانه حدود ۳ میلیون افغانی است. افزون بر این، این گروه، مراکز آموزشی خود را در ولایت های کنر، ننگرهار، پکتیا و پکتیکا گسترش داده و تلاش های جذب نیرو را افزایش داده است؛ نیروهائی که عمدتاً از بین طالبان افغانستان جذب می شوند. بنابراین، فعالیت های تروریستی این گروه، از پایگاه های نظامی و سیاسی در افغانستان، با صراحت دروغ طالبان مبنی بر عدم حضورشان در افغانستان را اثبات می کند.

در هر حال، حضور این گروه در افغانستان، بحران های امنیتی را تشدید کرده، کشمکش ها و درگیری های داخلی و خارجی را افزایش داده است. نمونه بارز آن، تجربه بمباران کابل است که تازه ترین و آشکارترین نمونه این پیامدها به شمار می رود.

در ماه آگست، وزرای خارجه چین، پاکستان و رهبران گروه طالبان در کابل به امضای توافقنامه ای دست زدند که ظاهراً بر استخراج معادن افغانستان تمرکز دارد. اما در بطن این توافق، بازی ای استراتژیک نهفته است؛ تلاشی برای تصاحب منابع غنی افغانستان و تقویت جایگاه چین در منطقه. این اقدام، هرچند ظاهراً اقتصادی است، اما در حقیقت بر درون مایه رقابت های جیوپولیتیکی و طمع تاریخی پاکستان برای بهره برداری از منابع

افغانستان تأثیر می‌گذارد و تنها کافی است تا حرص و طمع دیرینه پاکستان برای تصاحب ثروت های افغانستان، دوباره برانگیخته شود.

نسل کشی در سایه ظلمت

در پس پرده ظلمت و تاریکی که بر سرزمین افغانستان حاکم است، حقیقتی تلخ و انکارناپذیر قرار دارد: نسل کشی، غارت و سرکوب سیستماتیک اقلیت های هزاره و دیگر اقوام در افغانستان، در قالب یک پروژه سازمان یافته و برنامه ریزی شده توسط رژیم تروریستی طالبان. این جنایات، نه تصادفی و اتفاقی است، نه اقداماتی فردی و شورشی، بلکه حلقه های زنجیره ای از یک طرح استراتژیک و هدفمند برای حذف فیزیکی و فرهنگی یک ملت بزرگ و تاریخ ساز، در قرن بیست و یکم، در عصر حقوق بشر است.



آوارگان روستاهای ساور، کنډیر و تگابدار ولسوالی پاتو ولایت دایکندی

طالبان، این گروه خونریز و نژاد پرست، با حمایت بی وقفه جامعه جهانی و بی پروایی نهادهای حقوق بشری، در حال اجرای سیاستی نسل کشی هستند که با هدف نابودی هویت، تاریخ و آینده هزاره ها بسته شده است. آنان با تکیه بر بنیادگرایی دینی، دست به کشتارهای بیرحمانه، ویرانی های بی سابقه و کوچ های اجباری زده اند، تا نشان دهند که هدف نهایی شان، حذف فیزیکی و فرهنگی این ملت است. آنها با غصب زمین های حاصلخیز، ویران ساختن خانه ها، باغ ها و مزارع، و قتل عام بیرحمانه کسانی که تنها جرمشان هویت و قومیتشان است، در مسیر نسل کشی فرهنگی و نژادپرستانه قدم برمیدارند.

در مقابل، طالبان که با توجه به تاریخچه حکومت های کم دوام در افغانستان، پایان خود را نزدیک می‌دانند، از هیچ خیانتی در واگذاری این منابع به شرکای منطقه ای دریغ نمی‌کنند. بنابراین بمباران های اخیر کابل و درگیری های میان طالبان و پاکستان، اگر نتیجه سهم خواهی های بیشتر از منابع افغانستان نباشند، می‌توانند نتیجه مذاکرات پنهانی طالبان با فرستادگان ایالات متحده درباره واگذاری مجدد پایگاه نظامی بگرام به امریکا باشد؛ مذاکراتی که جزئیات آن هنوز فاش نشده است، اما نشان می‌دهد پاکستان نگران کاهش نفوذ و نقش خود در منطقه است.

پاکستان نگران است که واگذاری پایگاه بگرام به طالبان، نفوذ منطقه ای و امنیتی آن را تضعیف کرده و این کشور را در مقابل فشارهای خارجی آسیب پذیر سازد. همزمان، تلاش های طالبان برای نزدیکی به هند، دشمن دیرین پاکستان، پس از سفر ملا تقی به هند، نگرانی های اسلام آباد را بیشتر کرده است.

آنچه تاکنون کاملاً روشن و آشکار است، عقب نشینی استراتژیک طالبان در برابر فشارهای نظامی و سیاسی است. بنابراین، هرگاه حمایت های پنهان این گروه از تی-تی پی، حتی پس از نشست استانبول و با همتای پاکستانی در ۲۵ اکتوبر، ادامه یابد، دامنه جنگ پاکستان با طالبان گسترده تر خواهد شد.

در چنین شرایط بحرانی و حساس، مردم باید با هوشیاری و آگاهی کامل، آمادگی رویارویی با هرگونه خیانت دیگر را داشته باشند. تنها اتحاد و همبستگی ملت، قدرتمندترین سلاح است که می‌تواند سرنوشت مردم و کشور را رقم بزند.

به عنوان نمونه، در تاریخ ۱ میزان ۱۴۰۰، منابع محلی گزارش دادند که والی طالبان در دایکندی، به فرمانده امنیه این گروه در ولسوالی پاتو، دستور داد که ساکنان ۱۵ روستای هزاره نشین در ولسوالی های گیزاب و پاتو، باید خانه و زمین های خود را ترک کرده و از منطقه کوچ کنند! این فرمان، نه درخواست بود، نه هشدار، بلکه فرمانی برای قتل عام و غصب آشکار حقوق مردم بود که بر پایه تبعیض نژادی و سیاست های نژادپرستانه طالبان صادر شده است.

در ۱۸ سنبله همان سال، فرمانده امنیه ولسوالی پاتو، در دستوری بیرحمانه، به روستاهای خرلک و سیاه غلجه هشدار داد که باید در پنج روز آینده، خانه و زمین های خود را خالی کنند. متن دستور چنین بود:

«د خرلک او سیاه غلجه د خلکو ته خبر ورکول کيږي چې د والی صاحب او محکمی په حکم، چې موږ ته امر شوي، زمينونه خالي کړئ. که چیرې په پنځو ورځو کې خالي نه شي، بیا موږ بیرته راگرځو. هر څه چې پاتې وي، هغه نه در کوئ او د شکایت حق نلری.»

این دستور نمونه ای است از سیاست سرکوب، کوچ اجباری و غارت بی وقفه حقوق ملت هزاره!

پس از صدور این فرمان، طالبان با جنون و بیرحمی وارد روستاهای مورد نظر شدند و مردم بی دفاع را تهدید کردند که خانه های خود را در پنج روز ترک کنند، وگرنه عواقب فاجعه آمیز در انتظارشان است!

این سیاست، همان سیاست عبدالرحمان در قرن نوزدهم است؛ همان سیاستی که بر پایه نژادپرستی، استثمار و استعماری سازی، ملت هزاره را هدف قرار داد، اما امروز، این سیاست توسط طالبان با ابزارهای جدید و در قالب پنهانکاری، جعل اسناد و تقلب در احکام حقوقی، در حال تحقق است. زمین های حاصلخیز، کشتزارها، باغ ها و منابع طبیعی هزاره ها غصب می

شود؛ خانه ها و روستاها آتش زده و به خاکستر تبدیل می گردند؛ خانواده ها از هم پاشیده می شوند و نسل های آینده در فقر، بی هویتی و سرکوب، به سمت نابودی کامل سوق داده می شوند.

این سیاست، در کنار سرکوب های مذهبی، برای تصفیه نژادی و حذف فرهنگی، به عنوان ابزار غارت و تصرف زمین ها و منابع در قالب کوچ های اجباری، غارت اموال و قتل عام های بیرحمانه، به کار گرفته شده است. نظامیان سابق، زنان و کودکان، هرکدام به شیوه ای جنایتکارانه، قربانی این سیاست سراسر جنایت هستند. اعدام های دسته جمعی، شکنجه های بی پایان، کشتارهای هدفمند و سرکوب بی وقفه، نشان میدهد که طالبان در مسیر برپایی یک دولت نژادپرست، استعماری و تروریستی گام برمیدارند.

این جنایات تنها در قالب قتل عام و غارت نیست، بلکه در قالب نسل کشی فرهنگی است؛ محو کردن هویت، زبان، تاریخ و آینده یک ملت بزرگ و مقاوم. این سیاست، پروژه ای نفرت پراکنی است که در قرن نوزدهم، در پی رویارویی های نظامی و سیاسی در افغانستان، توسط دولت مرکزی و شخص عبدالرحمن خان اتخاذ شد که منجر به قتل عام، سرکوب و تصفیه نژادی جامعه هزاره ها گردید. این اقدامات، ادامه خشونت و سرکوب داخلی است که به طور هدفمند و برنامه ریزی شده، در حال نابودی کامل این جامعه است.

فتوای جهاد عبدالرحمن خان علیه هزاره ها، که اعلان مشروعیت دینی برای نسل کشی بود، با بهره گیری از علمای سنی، تمامی شیعه ها و اسماعیلی ها را کافر و مرتد اعلام کرد و بر اساس آن، جهاد (جنگ مقدس) بر ضد این گروه ها و در نتیجه هزاره ها واجب شد. این فتوا، مشروعیت بخشیدن به قتل عام و خشونت های گسترده را تسهیل کرد که نه تنها بر همه سنی ها الزام آور بود، بلکه دولت افغانستان در قالب سیاست رسمی، اجباری بودن مشارکت در این جهاد را اعلام کرد. بر اساس این سیاست، همه افراد سنی موظف شدند در حملات و قتل عام هزاره ها شرکت

کنند، و تفاوتی میان کسانی که در مقاومت شرکت می کردند و کسانی که نمی کردند، قائل نشد.

امیر تشنه به خون با صدور فرمان های رسمی، دستور قتل عام، اسارت و تخریب اموال و زمین های هزاره ها را صادر کرد. این فرمان ها، ابزارهای قانونی برای اجرای سیاست های نسل کشی بودند. او و فرماندهان تحت امرش با بهره گیری از نیروهای دولتی و قبایل، عملیات های وسیعی را علیه هزاره ها سازماندهی کردند.

هدف نهایی این اقدامات، نابودی کامل هویت و وجود این جامعه بود، به گونه ای که تمام دارایی ها و زمین هایشان تصاحب و اموالشان غارت شود.

در کنار ابزارهای نظامی، انگیزه های اقتصادی نیز نقش مهمی در سیاست های نسل کشی عبدالرحمن ایفا می کردند. او با ارائه امتیازات اقتصادی و تشویق های مالی، نیروهای خود را ترغیب به شرکت در حملات و غارت اموال هزاره ها کرد. غنائم شامل اموال، زمین و انسان ها (برده ها) مجاز بودند و بخش زیادی از این غارت ها به دولت و قبایل تعلق می گرفت.

این سیاست، نه تنها برای تضعیف جامعه هزاره، بلکه برای بهره برداری اقتصادی و غارت ثروت های آنان طراحی شده بود.

در این میان، عبدالرحمن با ترویج زبان تحقیرآمیز و تبلیغات منفی، هزاره ها را به عنوان دشمنان اسلام و انسانیت معرفی کرد. او این جامعه را «طایفه شرور»، «وحشی» و «مردمان بی دین» نشان می داد و با زبان توهین آمیز، زمینه های خشونت و قتل عام گسترده علیه آنها را فراهم می نمود.

اما هنوز کافی نبود و با استفاده از استراتژی های دیگرسازی و دی هیومن سازی، هزاره ها را به عنوان موجوداتی حیوان صفت، شرور و غیرانسانی نشان میداد. او با توصیف آنان به عنوان «حیوانات»، «وحشیان» و «آدم نماهای شرور»، زمینه های بیشتری برای خشونت علیه هزاره ها فراهم کرد و قتل عام گسترده

ای علیه آنان تسهیل نمود. در واقع، عبدالرحمن خان نیت و هدف مشخصی برای نابودی کامل جامعه هزاره ها داشت.

اکنون، حدود ۱۳۰ سال پس از این فجایع، جامعه هزاره ها هنوز در معرض خشونت و سرکوب قرار دارد و تجربیات آن دوره، تاثیرگذار بر سیاست ها و رفتارهای دولت های بعدی بودند، که طالبان نمونه ای کامل و عینی از آن است.

اما ملت هزاره، با شهامت و مقاومت بی نظیر، ایستاده است. آنان با جان، مال و هویت شان در برابر این ظلم بی پایان مقاومت می کنند، اما این مقاومت فردی و محلی کافی نیست و نیازمند خیزشی همگانی است. اگر توده ها چنین نکنند، این فاجعه انسانی نه تنها در افغانستان، بلکه در سرتاسر جهان، به عنوان بزرگترین خیانت و جنایت جمعی در قرن های بیستم و بیست و یکم باقی می ماند.

اگر امروز توده ها در برابر این جنایات نایستند، فردا باید شاهد نابودی کامل تاریخ، فرهنگ و هویت ملت هایشان باشند.

۱



اعتراضات ۵۰۰۰ نفر در میدان هارمونی، داننگ آسترلیا در برابر کمپین نسل کشی هزاره ها توسط طالبان

نه پادشاه، نه دیکتاتور، نه ارباب



در تاریخ ۱۸ اکتوبر، میلیون ها نفر در ۲۷۰۰ شهر و قصبه در سراسر امریکا به خیابان ها ریختند و فریاد زدند: «نه پادشاه! نه دیکتاتور! نه ارباب!»

این حرکت قدرتمند و همگانی، صدایی بود از همه اقشار و طبقات، از هر نژاد و رنگ، که اعلام کردند: «کافی است!» مردم از کارگر و کشاورز گرفته تا دانشجو و معلم، از هر گوشه و کنار، در برابر اولیگارشی و فاشیسم ایستادند و گفتند: «ما سلطنت نمی خواهیم، دیکتاتوری نمی پذیریم، بردگی نوین را نمی پذیریم!»

این اعتراضات، توسط گروه های مختلف و از دل مردم شکل گرفت، نشان داد که هنوز شعله آزادی در دل های آنها زنده است. مردم برخاستند تا بگویند: این نظام پوسیده، این قدرت های بی وجدان، دیگر بر ما مسلط نیستند. باید سلطه و اقتدار را چنانکه حقاً وجود دارند، نگاه کنیم، ماهیت شان را افشا کنیم و این ساختارهای فاسد را برهم زنیم؛ آنهایی را که در ظاهر از دموکراسی می گویند، اما در واقع، در پستوهای قدرت همان استبداد قدیمی را زنده نگه داشته اند.

زمانی که میلیون ها نفر حاضر شدند در سراسر امریکا علیه تمرکز قدرت و سلطه گرایی تجمع کنند، دولت و نهادهای امنیتی واکنش های شدیدی نشان دادند. مقامات فدرال و دولت ترمپ، از همان ابتدا سعی کردند این اعتراضات را به عنوان تهدیدی امنیتی و اقداماتی خشونت آمیز معرفی کنند. بسیاری از نیروهای پولیس و امنیتی با استفاده از گاز اشک آور، عراده های آبپاش و باتوم، با هدف سرکوب تجمعات مسالمت آمیز هزاران زن، مرد و کودک، که حتی در اقصی ترین نقاط و محلات، آن کشور به تجمعات صلح آمیز تجمع کرده بودند، بسیج شدند، تا معترضان را پراکنده کنند.

رئیس جمهور ترمپ، در واکنش های علنی، این اعتراضات را «تحریک شده»، «توطئه های خارجی» و «حملاتی علیه کشور» عنوان کرد. او و شرکایش تلاش کردند این تجمعات را به عنوان «نفرت از امریکا» و «توطئه چینی ها و ضدآمریکایی ها» تبلیغ کنند و آن را تهدیدی برای امنیت ملی قلمداد نمایند. ترمپ بارها بر افزایش حضور نیروهای امنیتی و اجرای قانون تأکید کرد و آنها را «تروریست ها» و «مخالفان نظام» نامید.

این واکنش فاشیست ها، در کنار محکوم کردن ها، فضای ترس و ارباب ایجاد کرد، به طوری که بسیاری از مردم از ترس بازداشت یا خشونت، از حضور در خیابان ها منصرف شدند. اما بیش از ۷ میلیون نفر به جاده ها ریختند تا نفرت شان از رژیم ابراز و ماهیت ضدملی رژیم را برملا کنند. این اعتراضات، هرچند نتوانست زنجیرهای استبداد را کامل بشکند، اما نشان داد که دستگاه حاکمه حاضر است برای حفظ قدرت، از هر ابزار و وسیله ای استفاده کند.

اعتراضات «نه پادشاه»، «نه دیکتاتور» و «نه ارباب» نشان داد که نمی توان مردم را با شعارهای رنگین فریب داد و سلطنت دیگر مرده است، و رئیس جمهورهای فاسد را نباید تحمل کرد.

دست کسانی است که از کنارشان عبور می کنند. مردم باید قدر را در دست بگیرند، خود فرمانروای خود باشند و دیگر نباید منتظر مجوز کسی باشند. اعتراضات ۱۸ اکتبر نشان داد که هنوز راه آزادی باز است و اراده مردم، هرچند در ظاهر ضعیف، اما در عمق همیشه زنده است. این حرکت آموخت که اگر مردم در کنار هم ایستاده شوند، نیروی عظیمی خواهند بود و اگر فریاد بزنند، میتوانند پایه های کاخ استبداد را بلرزاند. مردم در این تظاهرات یاد گرفتند که صدای آنها، هرچند کوچک، می تواند جهان را تکان دهد. آن ها فهمیدند که اگر همت کنند و متحد شوند، هیچ قدرتی نمی تواند در برابر اراده جمعی شان مقاومت کند.



آنها نمادهای قدرت و ساختارهای سلسله مراتبی هستند. این ها همه توهم و فریب هستند و ساخته همان سیستم استبدادی اند که باید فرو بریزند.

ترمپ، این دیکتاتور کوچک، پادشاه نیست، اما در لباس رئیس جمهور، همان استبداد را بازتولید می کند. این سیستم، این ساختارهای بی وجدان قدرت در دست چند تارومار است، و مردم همچنان در زنجیر توهم آزادی گیر کرده اند.



این اعتراضات، در نوع خود بی سابقه و درسی بزرگ برای همه کسانی است که زیر بار ظلم و ستم هستند. درسی از مقاومت و تسلیم ناپذیری؛ درسی که می گوید نباید ترسید و نباید در مقابل دیکتاتوری زانو زد. هر فرد باید بداند که مبارزه برای آزادی،

حقیقت این است که حضور یک پادشاه یا رئیس جمهور، هر دو، نشانگر همان استبداد است. وقتی قدرت در دست نخبه ها و سرمایه داران است، دیگر مهم نیست چه عنوانی دارد؛ مهم این است که مردم بر زندگی شان نظارتی ندارند و سرنوشت شان در

تنها راه تغییر است. این حرکت نشان داد که مقاومت و اعتراض، راهی است برای بیدار کردن وجدان عمومی و برهم زدن توازن قدرت‌های ناعادلانه.

در کشوری مانند افغانستان، که تمامی آزادی‌های انسانی در بند کشیده شده است، این درس‌ها اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. مردم افغانستان باید بدانند که تنها با اتحاد، اراده قوی و مقاومت مستمر است که می‌توانند این زنجیرهای استبداد را بشکنند. باید از هر فرصت، هر جنبش و هر صدایی که در راه آزادی است، بهره ببرند. باید با هوشیاری، همبستگی و استقامت، راه مبارزه را ادامه دهند، حتی زمانی که همه امکانات و آزادی‌ها از آنها سلب شده است.

مردم باید بفهمند که هیچ ظلمی پایدار نیست و هر رژیم استبدادی روزی سقوط می‌کند. نباید ترسید، نباید تسلیم شد، بلکه باید با اراده قوی، در برابر هر ظلمی ایستاد و برای آزادی، آینده و انسانیت مبارزه کرد. اعتراضات اخیر امریکا نشان داد که قدرت در دست مردم است و هر زمان که بخواهند، می‌توانند زنجیرهای استبداد را بشکنند و راه آزادی را بکشایند.

انارشیزم در قرن بیست و یکم

تحولات، چالش‌ها و افق‌های آینده



در حال حاضر، مشخص شده است که دوران انقلاب‌ها هنوز پایان نیافته است، اما به همان اندازه روشن شده است که در قرن بیست و یکم، حرکت‌های انقلابی در سطح جهانی کمتر ریشه در سنت مارکسیسم یا سوسیالیسم محدود دارند و بیشتر بر مبنای اصول و ایده‌های انارشیزمی شکل می‌گیرند. از اروپای شرقی گرفته تا آمریکای لاتین، از سیاتل تا بمبئی، و از کابل تا تهران و کراچی، ایده‌ها و اصول انارشیزمی در حال شکل‌گیری دیدگاه‌ها و رویاهای رادیکال جدید هستند. اغلب کسانی که این ایده‌ها را ترویج می‌کنند، خود را «انارشیزم» نمی‌نامند؛ بلکه از اصطلاحاتی مانند خودمختاری، ضداتحادگرایی، افقی‌گرایی، زیباتایسم یا دموکراسی مستقیم بهره می‌برند. اما در تمامی این جنبش‌ها، اصول پایه مشترکی وجود دارد: تمرکززدایی، تشکیل گروه‌های داوطلبانه، کمک متقابل، ساختارهای شبکه‌ای، و بالاتر از همه، رد هر نوع ایده‌ای که هدف وسیله را توجیه کند، و به ویژه مخالفت با رویکرد‌های انقلابی که در آن هدف، گرفتن قدرت دولتی و سپس تحمیل دیدگاه‌ها با اسلحه است. انارشیزم، بیش از هر چیز، به عنوان یک اخلاق عملی شناخته می‌شود؛ یعنی ساختن جامعه‌ای نو در دل جامعه‌ای قدیمی، بدون تمرکز بر تصاحب قدرت حکومتی، بلکه با افشای، بی‌اعتبار کردن و برچیدن سازوکارهای حکمرانی موجود.

این رویکرد، از دلایل اصلی جذابیت و اثربخشی ایده‌های انارشیزمی در قرن بیست و یکم است. واضح است که بزرگترین شکست‌ها، نتیجه تلاش‌های بی‌وقفه برای غلبه بر سرمایه‌داری از طریق تصاحب نهادهای حکومتی در قرن گذشته بودند. اکنون، شمار فزاینده‌ای از فعالان و انقلابیون دریافته‌اند که «انقلاب»، به معنای حمله یکباره و لحظه‌ای به کاخ‌های قدرت، نیست بلکه فرآیندی طولانی است که بخش زیادی از تاریخ بشر در جریان آن قرار دارد، و بسیاری از انارشیزم‌ها معتقدند که هرگز نباید هدف نهایی و قطعی برای انقلاب تعیین کرد؛ این نگرانی وجود دارد. اما در عین حال، ضرورت هم‌نشینی و همکاری گسترده‌تری را ایجاب می‌کند. برای یک انارشیزم، تلاش برای خلق تجربیاتی متفاوت، برقراری دموکراسی واقعی و ساختن

جامعه ای آزاد، وظیفه ای اخلاقی است؛ به گونه ای که در حال حاضر، تنها با ساختن نوع سازمانی که شباهت حداقلی به نحوه کار جامعه آزاد دارد، و به هر فرد امکان زندگی کردن در آن را می‌دهد، می‌توان تضمین کرد که دوباره به فاجعه بازخواهیم گشت. برعکس، انقلابی‌های تاریک و بی‌روح، که تمامی لذت‌ها را فدای هدف‌های بلندمدت می‌کنند، تنها جوامعی تاریک و بی‌روح تولید خواهند کرد.

از سوی دیگر، این تحولات به دلیل اینکه ایده‌های انارشیمی تاکنون در دانشگاه توجه چندانی نیافته‌اند، به سختی قابل مستندسازی هستند. هنوز هزاران مارکسیست آکادمیک وجود دارند، اما تقریباً هیچ انارشیمی در فضای دانشگاهی دیده نمی‌شود. این تفاوت، بخشی از دلایل دشواری تفسیر و تحلیل است. یکی از عوامل مهم این است که، برعکس مارکسیسم که رابطه خاصی با دانشگاه‌ها دارد و در نهایت، به عنوان یک جنبش اجتماعی بزرگ توسط یک مکتب فکری شکل گرفته است، انارشیمی به این شکل رابطه مند نیست. بسیاری از تحلیل‌گران، فرض می‌کنند که انارشیمی اساساً مشابه مارکسیسم است، یعنی نتیجه تفکرات متفکران قرن نوزدهم مانند پرودون، باکونین و کروپوتکین که بعدها به سازمان‌های کارگری و مبارزات سیاسی راه یافته و شاخه‌های مختلفی پیدا کرده است. اما در واقع، انارشیمی به عنوان یک جریان فکری، بیشتر نتیجه تفکر و ایده‌های مستقل و متنوع است که در طول زمان شکل گرفته‌اند و ساختار منسجم و متمرکزی مانند مارکسیسم ندارد.

در تحلیل‌های مقایسه‌ای، انارشیمی اغلب به عنوان «پسرعم» فقیرتر و کم‌حوصله‌تر مارکسیسم تلقی می‌شود، که با شور و صداقتی بی‌پروا، شاید آن را جبران می‌کند. اما این تشبیه چندان دقیق نیست. مؤسسان انارشیمی خود را مخترعان چیز جدیدی نمی‌دانستند؛ اصول بنیادی آن، مانند کمک متقابل، انجمن‌های داوطلبانه، و تصمیم‌گیری برابر، قدمتی به اندازه تاریخ بشریت دارند. همچنین، رد کردن دولت و تمامی اشکال خشونت ساختاری، نابرابری و سلطه (که انارشیمی بر «بدون حاکم بودن»

تأکید دارد) و باور به اینکه این اشکال با هم مرتبط و تقویت‌کننده هستند، نه نوآوری‌های نظری، بلکه گرایش‌هایی دیرین در تاریخ تفکر انسانی محسوب می‌شوند که نمی‌توان آنها را در قالب یک مکتب ایدئولوژیک منسجم قرار داد.

این اصول، در واقع، نوعی ایمان و باور است: اعتقاد به این که بسیاری از بی‌مسئولیتی‌هایی که قدرت را لازم می‌کنند، در اصل نتیجه خود قدرت هستند. در عمل، انارشیمی بر تلاش برای شناخت و نقد هر رابطه اجباری یا سلسله‌مراتبی در زندگی انسان‌ها تمرکز دارد و آنها را به چالش می‌کشد؛ و اگر نتواند، تلاش می‌کند تا قدرت آن روابط را محدود کند و آزادی فردی را گسترش دهد. یک انارشیمیست ممکن است استدلال کند که جوهر انارشیمی، تمایل به آزادی است که پشت سر تمامی ایدئولوژی‌های سیاسی قرار دارد.

در مقابل، مدارس مارکسیستی همواره ساختارهای مشخص و سازمانیافته‌ای دارند. مارکسیسم، که از ذهن مارکس سرچشمه گرفت و به تدریج به شاخه‌هایی چون لنینیسم، استالینیسم، مائویسم و بعدها به نظریه پردازان فرانسوی مانند آلتوسر، لاکن و فوکو شکل گرفت، همواره بر شکل‌های مشخصی از سازمان و رهبری تکیه داشته است. هرکدام از این شاخه‌ها، شاخه‌های خاص خود را توسعه داده‌اند و ساختارهای سازمانی منسجمی ایجاد کرده‌اند.

در مقابل، جنبش‌های انارشیمی تقریباً همواره بر اساس اصول و اشکال عملی خاصی شکل گرفته‌اند: از سندیکالیست‌ها و کمونیست‌های انارشیمیست گرفته تا شورشیان، پلتفرمیست‌ها، تعاون‌گرایان، شورآگرایان و فردگراها. انارشیمیست‌ها با نحوه سازماندهی و شیوه عملی فعالیت‌های خود، از دیگر جنبش‌ها متمایز می‌شوند. در واقع، این موضوع همواره محور بحث و تفکر آنان بوده است؛ نه سوالات کلی‌تر و نظری‌مانند «آیا دهقانان طبقه‌ای انقلابی بالقوه هستند؟» یا «ماهیت شکل کالاست؟»، بلکه تمرکز بر نحوه برگزاری دموکراتیک‌ترین جلسات، چگونگی سازماندهی و میزان قدرتی است که به فرد یا

گروه ها می دهد و تعادل میان آزادی فردی و ساختارهای جمعی. آنان در مورد «رهبری» و اینکه آیا حتماً باید چیز بدی باشد، بحث می کنند، و درباره اخلاق مخالفت با قدرت، «عمل مستقیم» و مشروعیت اقداماتی مانند ترور رهبران دولت یا استفاده از خشونت، سوال می پرسند.

بنابراین، در حالی که مارکسیسم بیشتر به عنوان یک نظریه و تحلیل استراتژیک درباره چگونگی انقلاب و تغییر ساختارهای قدرت شناخته می شود، انارشیزم بیشتر بر جنبه های اخلاقی و عملی تمرکز دارد. در واقع، جایی که مارکسیسم نظریه های درخشان و استراتژیک ارائه می دهد، انارشیزم ها بر اقدام عملی و تجربی تأکید می ورزند. این تفاوت بنیادی، نشان می دهد که انارشیزم نه صرفاً یک نظریه، بلکه یک رویکرد عملی و اخلاقی است که بر آزادی، خودسازماندهی و نقد ساختارهای قدرت تمرکز دارد.

اگرچه در حال حاضر، میان نسل های مختلف انارشیزم شکاف هایی وجود دارد، اما این تفاوت ها نشاندهنده تحول و پویایی این جنبش است. نسل قدیمی تر، که در دهه های ۶۰ و ۷۰ شکل گرفت، غالباً هنوز بر عادات و ساختارهای بخشگرا و سازمانیافته قرن گذشته تکیه دارد؛ نمونه های آن فدراسیون های معروفی مانند آی دبلیو ای، ان ای اف ای سی یا آی دبلیو دبلیو است. در مقابل، نسل جوانتر عمدتاً در بستر شبکه های جنبش های اجتماعی جهانی فعالیت می کند، شبکه هایی مانند «اقدام جهانی مردم» که گروه های متنوعی از فعالان، از جمله فعالان مائوری در نیوزیلند، ماهیگیران در اندونزی و اتحادیه های کارگری در کانادا را به هم مرتبط میسازد. این گروه ها، که می توان آنها را «انارشیزم های کوچک» نامید، نقش غالب را در جنبش های معاصر بازی می کنند، هرچند اغلب اصول و شعارهای انارشیزم را به طور مستقیم و بلند اعلام نمی کنند؛ زیرا بسیاری از آنان اصول ضد مذهبی و رویکردهای باز و آزادانه را ترجیح می دهند و از برچسب «انارشیزم» خودداری می کنند.

اما در عین حال، سه اصل اساسی در تمامی شکل های ایدیولوژی انارشیزم آنها وجود دارد: مخالفت با دولت، مخالفت با سرمایه داری و تمایل به سیاست های پیش نمونه ای. اما مشکل اصلی در حال حاضر این است که نخبگان فکری انارشیزم، که قصد دارند از عادات منفی و بخش گرا و ماندگار مارکسیسم عبور کنند، هنوز نمی دانند نقش و وظیفه دقیق آنها در این جنبش چیست. انارشیزم باید بازتاب یابد، اما چگونه؟ پاسخ ساده و واضح است: باید به جای سخنرانی های مکرر، فرمان دادن و حتی خود را معلم دانستن، گوش داد، کاوش کرد و کشف نمود. باید منطق پنهان و ضمنی زیر ساختارهای عملی نوین را بیرون کشید، آنها را آشکار ساخت و در خدمت فعالان قرار داد، با ارائه اطلاعات و افشای منافع نخبگان غالب که پشت ظاهر سازی های عینی و معتبر پنهان شده اند.

یکی از روش هایی که در حال حاضر در حال شکل گیری است، بازآفرینی و توسعه تجربه های جنبش های اجتماعی دیگر با بهره گیری از نظریه های نوین و پیشرفته است. برای نمونه، ایده اقتصاد مشارکتی که نماد خلاقانه دیدگاه های اقتصاددانان انارشیزم است و سنت اقتصادی این جنبش را تکمیل و اصلاح می کند. نظریه پردازان این حوزه استدلال می کنند که در اقتصاد های پیشرفته، به جای دو طبقه عمده، سه طبقه وجود دارد: پرولتاریا، بورژوازی و «طبقه هماهنگ کننده» که نقش آن مدیریت و کنترل نیروی کار است. این طبقه شامل مدیران، مشاوران، کارشناسان و حرفه ای هایی است که به خاطر انحصار نسبی بر دانش، مهارت ها و ارتباطات، جایگاه طبقاتی خود را حفظ می کنند؛ مانند وکلا، مهندسان، حسابداران و دیگر متخصصان.

در نتیجه، فعالان و نظریه پردازان این سنت در تلاش هستند نمونه هایی از اقتصادهای مبتنی بر اصول انارشیزم بسازند که تقسیم بندی های میان کار فیزیکی و فکری را به شکل سیستماتیک برطرف می کند. اکنون که انارشیزم به مرکز خلاقیت انقلابی بدل شده است، طرفداران چنین رویکردهایی هر روز بیشتر تأکید می

کنند که دیدگاه‌هایشان با اصول و ارزش‌های انارشیتی همسویی دارد، هرچند خود لزوماً در صفوف رسمی جنبش جای نگرفته‌اند. این روند نشان می‌دهد که انارشیزم در حال حاضر نه تنها در حال بازنگری و اصلاح است، بلکه در مسیر شکل‌گیری نسخه‌های نوین و متنوع تری از عملکرد و عمل است که می‌تواند آینده این جنبش را شکل دهد.

در حال حاضر، نظریه‌های انارشیتی در حال توسعه و گسترش هستند. برخلاف مارکسیسم کلاسیک که فاقد نظریه مشخص و منسجمی درباره سازمان سیاسی بود، انارشیزم مجموعه‌ای متنوع از شکل‌ها و ساختارهای سازمانی را شامل می‌شود که اغلب تفاوت‌های قابل توجهی با یکدیگر دارند. این جنبش بیشتر بر توسعه «آزادی‌های منفی» تمرکز دارد، مفهومی که به معنای آزادی‌هایی است که از محدودیت‌ها و فشارهای بیرونی گرفته می‌شوند؛ یعنی آزادی‌هایی که فرد می‌تواند بدون مانع و اجبار خارجی انجام دهد، مانند آزادی از سرکوب و سلطه. اما این نوع آزادی لزوماً به معنای داشتن امکانات یا فرصت‌های برابر برای تأثیرگذاری در جامعه نیست. این رویکرد، که بر تنوع، تحمل ایدئولوژیک و خلاقیت تأکید دارد، موجب شده است که افراد بیشتر گرایش به ساختن سازمان‌های کوچکتر داشته باشند، در عین حال باور دارند که در آینده، ساختارهای بزرگتر و پیچیده تری نیز ممکن است شکل بگیرند.

به هر حال، بسیاری از جزئیات مهم هنوز باقی مانده است؛ سوالاتی مانند اینکه چه جایگزین‌های کامل و مثبت برای نهادهای قانونی، قضایی، پولیس و ادارات اجرایی در مقابل ساختارهای فعلی وجود دارد، یا چگونه می‌توان دیدگاهی سیاسی ارائه داد که قانونگذاری، اجرای قانون، داوری و عدالت را به صورت غیراقتدارانه و مؤثر انجام دهد. هدف این است که به صورت همزمان پاسخ‌های فوری و استراتژیک برای اصلاح و جایگزینی سیستم‌های فعلی ارائه شود، بدون آنکه نیاز به یک خط مشی حزبی واحد و مشخص باشد. احساس غالب در میان انارشیزم‌های کوچک این است که نیازمند طرح ریزی و آزمایش نمونه

های متنوع و مشخص هستند. در حال حاضر، تلاش‌هایی در جریان است؛ از جمله آزمایش‌های اجتماعی در جوامع خودمدیریت شده در مکان‌هایی مانند چیاپاس و ارجانتین، و فعالیت‌های فعالان و پژوهشگران انارشیتی در پروژه‌هایی مانند شبکه «پلاتفرم‌های جایگزین جهانی» و فروم‌های «زندگی پس از سرمایه‌داری». این تلاش‌ها، هرچند بلند مدت، نشان می‌دهد که قرن جدید انارشیتی تازه آغاز شده است.

این امر به معنای آن نیست که انارشیزم‌ها باید در مقابل نظریه مقاومت کنند. شاید نیاز نباشد نظریه‌های عالی و جامع داشته باشند، یا به عبارت دیگر، نیازی نیست یک نظریه انارشیتی واحد و کامل ارائه دهند. برعکس، رویکرد بهتر است بر فرآیند‌های تصمیم‌گیری انارشیتی تمرکز کند؛ یعنی، پذیرش تنوع دیدگاه‌های نظری عمیق و در عین حال، تعهد به مشترکات و تفاهم. این به معنای اثبات نادرستی فرضیات دیگران نیست، بلکه جست‌وجوی پروژه‌هایی است که در آنها تأکید بر همپوشانی و تقویت متقابل دارد. ناتوانی در سازگاری کامل نظریه‌ها، به معنای نبود امکان همکاری یا تفاهم نیست؛ همان‌طور که دیدگاه‌های جهان‌شناسانه و فردی ناسازگار، نمی‌توانند مانع از دوستی، عشق یا همکاری در پروژه‌های مشترک شوند. بیش از هر چیز، انارشیزم نیازمند «نظریه کم» است؛ راهکاری برای مواجهه با پرسش‌های واقعی و فوری که از پروژه‌های تحول‌گرا ناشی می‌شوند.



دور دوم مذاکرات تروریست ها هم به پایان رسید، اما

در این میان، انتشار ویدیوهای تبلیغاتی و هشدارهای مکرر نشان می‌دهد که فضای شبکه‌های اجتماعی داغ و پرتنش است و هر طرف سعی دارد دیدگاه و مواضع خود را تبلیغ کند و بر افکار عمومی تأثیر بگذارد. این وضعیت، نشاندهنده تنش‌های سیاسی و اذهان عمومی متشنج است.

پاکستان ظاهراً خواهان توقف حمایت طالبان از گروه تحریک طالبان پاکستان و عملیات این گروه در داخل پاکستان است. آنها مدارک و شواهدی درباره حضور رهبران این گروه در خاک افغانستان و حمایت از آنان ارائه کردند و برامضای توافقنامه‌های رسمی تأکید دارند. این دلیل ظاهری شکست مذاکرات بود که ناشی از عدم پذیرش شروط پاکستان است. همچنین، اختلاف درونی طالبان و مواضع متضاد هر جناح، که بیشتر ریشه در جاه طلبی‌ها دارد، نقش مهمی در عدم توافق بازی کرده است؛ جناح‌هایی مانند قندهار یا کابل که شباهت‌هایی با جزایر قدرت درون گروه‌ها و در آغاز جمهوری‌های وارداتی بر محلات مختلف کشور دارند.

اینکه طالبان نمی‌خواهند مواضع خود را در قالب توافقنامه‌های کتبی ثبت کنند، ممکن است به دلیل محدودیت‌هایی باشد که بر آنها تحمیل شده است، مانند حساسیت‌های مربوط به گشایش مجدد پایگاه نظامی بگرام افغانستان به روی نیروهای امریکایی، که تنش‌هایی در اسلام‌آباد را نیز دامن زده است. در کنار آن، نگرانی پاکستان درباره نزدیکی طالبان با «هند مودی» نیز نباید نادیده گرفته شود. طالبان شدیداً در پی پیدا کردن شرکای جدید بین‌المللی برای فروش منابع معدنی افغانستان هستند؛ منابعی که اکنون در اختیار دارند، و هند تنها کشوری است که تاکنون از این منابع بهره‌مند نشده است.

در مجموع، نتایج مذاکرات طالبان و پاکستان در استانبول نشان می‌دهد که راه حل‌های سیاسی و دیپلماتیک، یا آن چیزی که ظاهراً هیچ‌یک از دو جناح تروریستی به آن باور ندارند، دست نیافتنی است. اظهارات خواجه آصف، وزیر دفاع پاکستان، پس از شکست مذاکرات استانبول، که گفت: «اگر پاکستان

دور دوم مذاکرات منطقه‌ای تروریست‌ها در استانبول با شکست روبه‌رو شد. این رویداد قابل پیشبینی بود. کاربران نزدیک به نیروهای نظامی پاکستان معتقدند که دلیل اصلی فروپاشی مذاکرات، مشکلات داخلی درون هیئت طالبان است، نه صرفاً مسائل دیپلماتیک یا خارجی. به این معنا که اختلافات داخلی جناح‌های درون طالبان (مانند جناح قندهار، کابل و خوست) باعث شده است که مذاکرات به نتیجه نرسد، نه صرفاً مواضع خارجی یا فشارهای پاکستان.

یکی از تحلیل‌های مطرح این است که جناح کابل طالبان خواهان وارد کردن امریکا (واشنگتن) به جریان مذاکرات است، شاید به هدف بهره‌برداری مالی یا سیاسی. این گروه تلاش می‌کند تحریک طالبان پاکستان را ابزاری برای گرفتن حمایت مالی از امریکا قرار دهد. هدف اصلی آنها حفظ قدرت در کنار تداخل منافع خارجی است که بیش از سی سال است شرط وجودی آنها را در قدرت و گود سیاسی و نظامی شکل داده است. اما در هر حال، طالبان بر عدم امضای توافقنامه‌های کتبی تأکید دارند و خواهان ادامه روابط غیررسمی (کفای‌السابق) با پاکستان در قالب بیانیه‌های بدون الزام قانونی هستند.

هدف اصلی طالبان از این سیاست، بهره‌برداری استراتژیک برای تثبیت و تقویت جایگاه خود در داخل و منطقه است. آنها تمایل دارند با رویکردی هوشمندانه و ظریف، در حالی که می‌خواهند نشان دهند قدرت و مشروعیت داخلی و بین‌المللی دارند (در حالی که در واقع ندارند)، از درگیری‌ها و تنش‌های داخلی و خارجی بهره‌برداری سیاسی و منطقه‌ای کنند.

بخواهد، می تواند رژیم طالبان افغانستان را بدون استفاده از تمام قدرت خود سرنگون کند»، نشانگر مواضع خشمگینانه پاکستان نسبت به طالبان است. پاکستان که خود را پدر اصلی طالبان می داند، واقعاً از خیانت آن‌ها به منافع خود خشمگین است.

البته، گروه طالبان، از جمله سخنگوی وزارت داخله، در پاسخ به اظهارات وزیر خارجه پاکستان گفته اند که آنان «از بمب اتم نمی ترسند» و در صورت وقوع جنگ، پاسخ سختی به پاکستان خواهند داد. این پاسخ «چنان شدید خواهد بود که برای پاکستان درس عبرتی باشد و دیگران را عبرت کند.» این اظهارات، در حالی که از نظر منطقی و عملی می تواند نوعی لاف و نمایش قدرت تلقی شود، در حال حاضر برای بسیاری مسخره و بی پایه به نظر می رسد، به ویژه در مورد استفاده پاکستان از سلاح اتمی در برابر طالبان که در واقع فرزندان نامشروع آن هستند. اما برای مردم افغانستان، هر تهدیدی که منجر به تشدید درگیری ها و تسویه حساب های خونین شود، مرگ آور است.

خواجه آصف هشدار داده است که در صورت عدم نتیجه بخشی مذاکرات با طالبان، احتمال وارد شدن اسلام آباد به «جنگ آشکار» با این گروه وجود دارد. این هشدار در شرایطی مطرح می شود که پاکستان معتقد است طالبان به عنوان نیروی نیابتی هند در منطقه عمل می کند.

دیپلمات های پیشین بر این باورند که هند از سال ۲۰۱۳ به دنبال نزدیکی با طالبان بوده و این روابط را ابزاری برای حمایت از مخالفان پاکستان و تقویت نفوذ خود در افغانستان می داند. یعنی هند نقش کلیدی در این معادله دارد؛ این کشور از طریق تماس های مستقیم با طالبان و بهره گیری از افغانستان به عنوان کانال ارتباطی، سعی در تضعیف نفوذ پاکستان و توسعه استراتژی های منطقه ای خود دارد. دیپلمات های سابق معتقدند هند قصد دارد با بهره گیری از وضعیت و حمایت از جنبش هایی مانند تی تی پی در داخل پاکستان، آن را تضعیف کند، و این امر پاکستان را بیشتر خشمگین و نگران می کند. در مقابل، طالبان که در دست پاکستان شکل گرفته است، هنوز در مورد اعتماد کامل به هند

مردد است. اما این روابط با اهداف سودجویانه نشان می دهد که هر دو طرف در حال بازی با آتش هستند؛ بازی ای که منطقه را دچار بحران و ناآرامی بیشتر می کند.

نقش هندوستان در این معادله، برخلاف تصور، محدود به افغانستان نیست؛ بلکه به عنوان بازیگری استراتژیک تلاش می کند با نفوذ در طالبان و حمایت از برخی جنبش های منطقه، توازن قدرت در آسیای جنوبی را به نفع خود تغییر دهد. در نتیجه، منطقه در آستانه رقابت سخت و پیچیده ای قرار گرفته است که پیامدهای خونین و ویرانگر خواهد داشت.

هرچند پاکستان تلاش دارد تا افسار طالبان را برای همیشه در دست داشته باشد، اما هند به عنوان یک بازیگر منطقه ای باید از تی تی پی، که در حمایت از رژیم طالبان قرار دارد، حمایت بیشتری کند. این حمایت ها پس از دیدارهای اخیر شهباز شریف در واشنگتن شدت یافته است.

بنابراین، در حالی که همه جناح ها از نقش و نیت های یکدیگر مطلع و آگاه هستند و امریکا به عنوان بازیگر اصلی نقش تعیین کننده ای در این بازی خونین دارد، وضعیت منطقه بیش از پیش دستخوش رویارویی های نظامی و بی ثباتی خواهد شد؛ وضعیتی که در آن، باز هم مردم قربانی اصلی این بازی های خطرناک خواهند بود.

این مصاحبه با عضو اتحادیه انارشیت های افغانستان و ایران انجام شده است که توسط رادیو The Final Straw منتشر شده است. در اینجا خلاصه ای از ترجمه آن آورده شده است.

لازم به یادآوری است که جبهه انارشیتی شکل تازه ای از مسیری است که از سال ۲۰۰۹ آغاز شده است. این مسیر از «صدای انارشیشم» تا «فدراسیون عصر انارشیشم» و اکنون «جبهه انارشیتی» ادامه یافته است، که بر پایه اصول همبستگی، ضد اقتدارگرایی و مقاومت در برابر هر نوع سلطه شکل گرفته است.

تمرکز اصلی این جبهه، با افقی فراتر از مرزها، در حال حاضر بر جغرافیای ایران و افغانستان است، زیرا انارشیشم تنها یک نظریه نیست، بلکه شیوه ای از زندگی، کنش و خلق جهانی عاری از قدرت سرکوبگر است.

ریشه های فرهنگی آنارشیشم در ایران و افغانستان چیست؟

در افغانستان، انارشیشم به دلیل ارتباط افغان ها با ایران، هنرمندان، کتاب ها و مقالات انارشیتی ایرانی که در ایران ترجمه می شوند، بیشتر رایج شده است.

همچنین، هنر عنصری خاص در مبارزه برای ایجاد انارشیشم و رابطه میان انارشیت های ایران و افغانستان است، به طور مثال ادبیات، موسیقی، سینما و، بیش از همه، متون هنری، نقش ویژه ای در شکل گیری گروه های انارشیتی در میان ما ایفا کرده اند. از جهاتی، ممکن است انارشیشم در این دو کشور بر اثر نگاهی انتقادی به هنر و ادبیات شکل گرفته باشد.

این یکی نیز دلیل نزدیکی و همکاری تیمی ما است. ایران و افغانستان زبان مشترک و متون ادبی و هنری مشترکی دارند. علاوه بر این، در هر یک از این دو جغرافیا، زبان ها و فرهنگ های مختلفی رایج است. بنابراین، تا حدی، دانش و هنر از مرزهای دولتی عبور می کنند.

از سوی دیگر، نزدیکی جغرافیایی و اشتراک در رنج ها و فشارهای تاریخی، که به شدت توسط نظام های داخلی و خارجی بر ملت ها و گروه های قومی در سرزمین های اتحادیه انارشیتی افغانستان و ایران تحمیل شده است، دلیل دیگر از اتحاد است.

ریشه های ایدیولوژیک انارشیشم شما چیست؟

ممکن است نتوانیم درباره واژه «ایدیولوژی» یا ارزش های ایدیولوژیک در انارشیشم مورد نظرمان صحبت کنیم. همانطور که در مباحث داخلی خود مشاهده می کنیم، اعضای اتحادیه هرگز به ایدیولوژی ای خاص اعتقاد نداشته اند. به همین دلیل، در این اتحادیه اصول ثابت و غیرقابل تغییر وجود ندارد. البته، اگر این موضوع را جدی بگیریم، مفهوم انارشیشم ممکن است دچار تغییر شده و آن چیزی نباشد که ما در نظر داریم. برای مثال، مخالفت بسیار جدی ما با اساسات قدرت، اراده و انتخاب است، یا مخالفت ما با هر ایده ای که به سمت قدرت یا در مسیر قدرت میلان دارد و سوق می دهد — مانند سرمایه داری و ناسیونالیسم، پاسیفیسم و گرایش های عارفانه یا مذهبی — بنابراین دیدگاه ما همسو با دیدگاه هائی است که فدراسیون ها و خودسازماندهی های

انارشیشستی در داخل فدراسیون ها، مانند این اتحادیه (فدراسیون عصر انارشیشسم) همواره بر آن تأکید کرده اند .

از دیدگاه ما، ایدیولوژی شباهت زیادی به دین دارد و فرد را یک سویه می کند؛ یعنی، جهان را از یک دیدگاه می بیند و از زوایای دیگر غافل می شود. بنابراین، ما بر پایه ایدیولوژی نیستیم و تلاش می کنیم در برنامه ریزی و فعالیت های خود جدیت بیشتری به خرج دهیم. به عنوان نمونه، نگرش نظری ما این است که برنامه های ما باید در عمل انارشیشستی باشند، تا نیروهای ما در دامنه ذهن خود آزاد باقی بمانند. وقتی طرحی پیشنهاد می شود، مورد بررسی قرار می گیرد و هر کس نظر خود را بیان می کند. بازیگران این طرح بر اساس توانایی هایشان انتخاب می شوند و بیشتر اوقات داوطلبان هستند .

به این شکل، می توانیم اهداف خود را در قالب منابع انسانی و ساختارهای پایه پیاده کنیم و هر چیز دیگری را در دامنه طرح و نیازهای آن تعریف کنیم .

این روش دلایل مختلفی دارد: یکی اینکه محدود به زمان است و به زودی نتایج مثبت یا منفی آن مشخص می شود. همچنین، افراد در طرح مجبور نیستند در تمام جنبه های زندگی شان اهداف را دنبال کنند، بلکه در جهت ترویج طرح مشارکت می کنند .

در واقع، در هر عملیات، روش های خاصی داریم که موقتاً از آنها استفاده می کنیم. این روش ها می توانند فضای تفاوت و تغییر در افکار ما را حفظ کنند؛ اما اصول فکری و ایدیولوژیک چنین نیستند: آنها محدود کننده هستند .

احتمالاً، انارشیشسم به اندازه پیدایش اولین حاکمان در تاریخ بشریت قدمت دارد. واقعاً نمی دانیم چه کسی اولین بار ایده شورش و نافرمانی در برابر حاکمان اولیه را مطرح کرده است. ممکن است فردی برای نخستین بار دیدگاه استراتژیک و سلسله مراتبی ظلم را مشاهده کند، آن را استبداد بنامد و در مقابل، ترویج خودمدیریتی را سرلوحه قرار دهد.

ایدیولوژی های مختلف، مانند ادیان یا مدارس جهان بینی، خالقان خاص خود را دارند. برای یافتن ریشه های آنها، باید به دیدگاه فردی که هر ایده ای را مطرح کرده است، بازگردیم. به عنوان نمونه، اسلام ایدیولوژی است که توسط محمد بن عبدالله پایه گذاری شده و بعدها پیروانی یافته است. اما در مورد انارشیشسم چنین نیست. تنها چیزی که می دانیم این است که ریشه های آن در یونان باستان قرار دارد و از منظر واژگانی، به اولین دولت شهر یونانی باز می گردد. نمونه دیگر، افلاطون است که به عنوان پدر ایده آلیسم شناخته می شود.

حتی اگر فرض کنیم که در ابتدا ایده آلیسم وجود داشته و ایدیولوژی ای در مقابل ریالیسم شکل گرفته است، اثبات اینکه انارشیشسم بر پایه ایده آلیسم ساخته شده باشد، بسیار دشوار است؛ زیرا سوال دیگری مطرح می شود: آیا پیش از این، کسی یا کسانی در برابر دولت قدرتمند ایستاده و حقوق بشر خود را طلب کرده اند؟ آیا بردگان، که نسل به نسل هرم های مصر را ساختند، همگی مطیع و برده فرعون ها بودند؟ آیا نسبت به شرایط کاری شان اعتراض نکردند، که در ازای کمی غذا برای بقا معامله می شد؟

انارشیشسم عنصری از شورش است، عنصری که باید در ذات هر موجود زنده نقش داشته باشد. همان طور که حیوانات دیگر واکنش های دفاعی در مقابل تهدیدات و ناعدالتی هایی که تحمل می کنند نشان می دهند، انسان ها نیز، به طور کاملاً غریزی و طبیعی، از حقوق طبیعی و اجتماعی خود در مقابل هر نوع زورگویی و آزار آگاهند. از این نقطه، انسانیت آغاز به نافرمانی و مبارزه کرد. امروزه، انارشیشست ها بر این باورند که همزیستی دولت ها با جنگ طلبان، کارخانه های تولید سلاح های کشتار جمعی و جا به جایی میلیون ها نفر، کاملاً مرتبط است. ما، انارشیشست ها، معتقدیم که تخریب محیط زیست و انقراض جمعی ناشی از تأثیر مستقیم سیاست های مخرب و صرفاً سودطلبانه دولت و سرمایه داران است و آماده ایم در برابر این موارد مبارزه کنیم.

احتمالاً چند هزار سال پیش، انارشیت ها معتقد بودند که در مقابل کشاورزی زمین، نباید مالیات به حاکمان ظالم پرداخت یا خود را به خدمت ارتش های توسعه طلب و برداشت کنندگان بیش از حد تسلیم کرد. با این تفسیر ها، واقعاً نمی توان انارشیت ها را از طریق لنز دیگر ایدیولوژی های موجود طبقه بندی کرد، اما می توان گفت که انارشیت ها یک اندیشه و رویکرد سیال برای مبارزه اجتماعی- سیاسی است که قصد دارد اراده و قدرت آینده را تقویت کند. مردم جامعه باید برای وقوع انقلاب واقعی، از بین رفتن طبقات و فراهم سازی شرایط آزادی، مبارزه کنند. در این شرایط، هر فرد می تواند مستقیماً و آزادانه در اداره امور مربوط به زندگی شخصی و اجتماعی خود مشارکت داشته باشد.

ساختار سازمان شما چگونه کار می کند؟ چه کسی تصمیم گیری می کند؟

همان طور که ما ایدیولوژی را بر ما تحمیل نمی کنیم، هر تصمیمی که تمرکز واحدی داشته باشد را نیز رد می کنیم. در اتحادیه انارشیتی افغانستان و ایران، هیچ مرجع تصمیم گیری مرکزی وجود ندارد جز خود اتحادیه به طور کلی .

این توضیح ممکن است دیدگاه ما را واضح تر کند:

مفهومی مانند «میکروکسم» در فعالیت های ما بسیار ملموس تر است از تصمیمات کلان و استراتژی های بلندمدت. ما گروه ها و افراد هستیم، هر یک با ویژگی های خاص در مبارزه؛ اما بر اساس شباهت هایمان، تصمیم گرفتیم در قالب یک شبکه همکاری کنیم. ممکن است در نظرات مان اختلاف نظر وجود داشته باشد و حتی مدتی طولانی با هم موافق نباشیم، اما این نمی تواند منجر به تردید در همبستگی مان شود؛ چون این تفاوت ها بخشی از اراده ما هستند. شاید سیاست ما در همه ابعاد، بر همکاری داوطلبانه هائی استوار باشد که مشترکات دارند.

ما تلاش می کنیم هر فرد را در کوچکترین فعالیت ها وارد کنیم، حتی در انتخاب یک متن برای صفحات شبکه های اجتماعی مان. هر متنی که می نویسیم، همانند ابتدا باقی نمی ماند. این به چه

معناست؟ یعنی اولویت بندی بر نقاط اختلاف است. ما تفاوت ها را جست وجو می کنیم چون می دانیم شعار «ما یکی هستیم، همان هستیم» نادرست است. از دیدگاه ما، که البته در کارمان قابل مشاهده است، جهان از تفاوت های میان مناطق خاص ساخته شده است. مناطق کوچکتر خواهان امکانات و ظرفیت های بیشتر هستند؛ بنابراین، سعی می کنند وارد بحث، تعامل و گاهی مخالفت شوند تا این توانایی ها را با هم کسب کنند. حتی مخالفت در داخل یک شبکه جغرافیایی قابل قبول است، چون از این منظر، تعامل تنها به توافق محدود نمی شود. همین نگرش نسبت به روابط خود سازمانیافته، منجر به وجود گرایش های مختلف در اتحادیه شده است، از انارشیت ها اگوییستی و انارشیت ها ابتدایی گرا گرفته تا انارشیت ها سندیکالیستی، ترانهاشمیستی و دیگر گرایش ها. ما به طور خلاصه درباره اتحادیه انارشیت های افغانستان و ایران توضیح دادیم که تنها بخشی از فدراسیون عصر انارشیت ها است. به دلیل وضعیت در افغانستان، اکنون تمرکز بیشتری بر مشکلات آنجا داریم: اول، باید تمام نیروهای شناخته شده مان را خارج کنیم. پس از غلبه بر این مشکلات، تمرکزمان بر عراق یا لبنان خواهد بود و سپس بر سازماندهی دیگر بخش های جغرافیای منطقه. طبیعی است که این کار زمان زیادی می برد.

فدراسیون عصر انارشیت ها چه جایگاهی در میان دیگر گروه های چپ گرای رادیکال در ایران و افغانستان دارد؟

وضعیت فدراسیون عصر انارشیت ها در ایران بسیار بهتر از افغانستان است. در ایران، تعداد همفکران زیاد است و از نظر تاریخی، فضای انتقادی و سیاسی خود را برای فعالیت های انارشیتی ایجاد کرده است .

به نوعی، می توان ادعا کرد که در ایران، این فدراسیون توان و قابلیت های لازم برای یک جنبش انارشیتی را دارد و می تواند به مرحله ای برسد که فعالیت هایش از دیگر جنبش های اعتراضی متمایز شود .

فدراسیون ما به وضوح اعلام می کند که در کل جغرافیای ایران، یک نهاد معترض، فعال و نظامی دارد. علیرغم سرکوب شدید، شاهد بذره‌های سازماندهی انارشیمیستی در نقاط مختلف کشور هستیم.

بر اساس گفت وگو با چند تن از همکاران انارشیمیست رادیکال در داخل ایران، بی‌اعتمادی که توسط انارشیمیست پیشنهاد شده و به ویژه واکنش انارشیمیست‌ها نسبت به خودسازماندهی مبارزات در شرایط حداکثر سرکوب، توجه زیادی را جلب کرده است. بنابراین، این موضوع تا حدی باعث شده است که دولت مجبور شود جریان‌ات سیاسی ساختگی ایجاد کند. این موضوع به زودی آشکار خواهد شد. مبارزات مردم در دسامبر ۱۹۹۰ و نوامبر ۲۰۱۰ کاملاً بدون رهبر، خودسازمانده، ضد دولت و با خواسته‌های انقلابی و ضد سرمایه داری بودند. در این قیام‌های عمومی، دولت تیپ‌هایی از نیروهای شبه نظامی خود، به نام بسیجی، را در سراسر ایران مستقر کرد، با شعارهایی در تمجید از دولت شاه پهلوی. این نیروها جهت گیری قیام را تحریف می کنند. براساس آمارهای رسمی منتشر شده توسط این استبدادی، هیچ عامل دیگری نمی تواند مرگ بیش از ۸۰۰۰ نفر در خزان ۱۳۸۷ را توضیح دهد، جز کشتار در نوامبر ۱۳۸۸. داده‌های ماهانه نشان می دهد که در نوامبر ۲۰۱۰، حدود ۶۰۰۰ مرگ بیشتر ثبت شده است نسبت به نوامبر ۱۳۸۹. بلی، این اعداد صحیح است: قطعاً بیش از ۶۰۰۰ نفر کشته شده اند تا این قیام سرکوب شود.

شاید بتوان گفت که انارشیمیست در افغانستان مسیر متفاوتی را طی می کند. در این مسیر، اولین قدم بر جسد دولت به اصطلاح دموکراتیک، که تحت عنوان جمهوری اسلامی افغانستان شناخته می شود، گذاشته شد. مرگ این نوع دولت احساس شد.

از آنجا که دولت قبلی ناکارآمدی‌های ظاهری داشت، واضح است که انارشیمیست‌های جوان، که با آن آشنا هستند، سیاست‌ها و مفاهیم سخنانشان را به خوبی درک کرده اند.

همان طور که ذکر کردیم، مهاجرت در میان انارشیمیست‌های ایران و افغانستان رایج شده است و بسیاری از آنها اکنون در کشورهای مختلف زندگی می کنند. با این حال، اگر تمرکز بر مهاجرت تنها بر انارشیمیست‌های افغان باشد، وضعیت کمی متفاوت است: به دلیل جمعیت کم‌شان، تقریباً اکثر آنها مهاجرت کرده اند، اما می توانند بر جنبش‌های موجود در افغانستان از خارج تاثیر بگذارند و خود را در داخل کشور با نیروی جوان و تازه نفس بازسازی کنند، که هسته اصلی فدراسیون ماست.

مهاجرت به معنای عبور از مرزهای سیاسی است: شروع عملی مقابله با قوانین مرزی و مرزهای رسمیت یافته دولت‌ها. در نگاه اول، این کار ممکن است ساده به نظر برسد، اما از نظر مفهومی، عمیقاً با ارزش است و با ارزش‌های انارشیمیستی سازگار است.

نحوه معرفی مهاجرت به عنوان یکی از ابزارهای مبارزه و پلتفرم‌های انارشیمیستی نیازمند پژوهش و تفکر عمیق است. با این حال، بدون شک، این امکان و قابلیت انجام آن توسط خود مهاجران انارشیمیست وجود دارد، به ویژه با توجه به اینکه ما از حضور مهاجران انارشیمیست در هر دو کشور ایران و افغانستان برخورداریم. فدراسیون عصر انارشیمیست توانسته است از هر دو دیدگاه به یک شبکه انارشیمیستی منسجم و فعال تبدیل شود. ما در ارتباط نزدیک با مهاجران انارشیمیست قرار داریم و همچنین با انارشیمیست‌های دو منطقه جغرافیایی مختلف در تماس هستیم. هرچند بیشتر اعضای این شبکه اکنون در ایران مستقر هستند، اما ساختار و ماهیت شبکه این فدراسیون شامل مناطق مفهومی و جغرافیایی دیگری نیز می شود که فراتر از مرزهای فیزیکی و ملی قرار دارد.

شاید بزرگترین قدرت انارشیمیست در تنوع آن است. این ویژگی در یک شبکه، روابط را از حالت عمودی و سلسله مراتب به سمت روابط افقی و ریشه‌ای تغییر می‌دهد. این تنوع باعث می شود که نظرات، رویکردها و روش‌های مبارزه مختلف در کنارهم

حضور داشته باشند و از این طریق، قدرت جمعی و انعطاف پذیری بیشتری ایجاد شود.

فدراسیون عصر انارشیشم شاید یکی از اولین گروه هائی باشد که متون انارشیشتی را به زبان های محلی در ایران و افغانستان ترجمه می کند. این کار، به زبانی نزدیکتر به مخاطب محلی و فرهنگی، کمک می کند تا مفاهیم انارشیشم بهتر درک شوند و جنبش های محلی بتوانند از این منابع بهره مند شوند. چه چالش هائی در ترجمه انارشیشم برای مخاطب جدید وجود دارد؟

تا کنون ترجمه کتاب ها و حتی نقد های ارشیشتی عمدتاً به صورت فردی انجام شده است، و بیشتر مترجمان برنامه خاصی نداشته اند، جز هدف ترجمه هر کتاب خاص. در زمانی که احزاب کمونیستی در هر دو کشور ایران و افغانستان فعال بودند، توانسته بودند ترجمه متون مارکسیستی و کمونیستی را سازماندهی کنند و این کار را به شکل منسجم و برنامه ریزی شده انجام دهند.

در مقابل، ترجمه متون انارشیشتی، که بیشتر به صورت فردی و بدون برنامه ریزی مشخص انجام شده، چالش هائی مانند عدم یکنواختی در سبک و زبان، کمبود معیار های ترجمه، و دشواری در انتقال دقیق مفاهیم پیچیده و فلسفی این متون به زبان های محلی را به همراه دارد. این مسائل می تواند باعث شود که مفاهیم انارشیشتی برای مخاطب جدید سخت تر قابل فهم باشد و نیازمند آموزش و تبیین های بیشتری باشد. وبسایت «عصر انارشیشم» (اکنون وبسایت جبهه انارشیشتی) تنها منبع انارشیشتی در این دو جغرافیا است که محتوا را به زبان های مختلف منتشر می کند. این وبسایت تلاش کرده است محتوا فقط به فارسی نباشد و زبان های دیگر را نیز شامل شود.

در ایران و افغانستان، با وجود چندین زبان مختلف، هنوز نتوانسته ایم محتوای انارشیشتی را در تمامی این زبان ها منتشر کنیم. اما مثلاً در ایران، زبان عربی وجود دارد و نیاز است مطالب آن به زبان عربی برای کشورهای مانند لبنان، بحرین و...

که بیشتر عرب هستند، ترجمه و منتشر شود. همچنین، نیاز است مطالب انارشیشتی به زبان عربی برای این سایت فراهم گردد، که در ایران و کشورهای عربی جهان مورد استفاده قرار می گیرد.

به همین دلیل، با وجود تماس هائی از کشورهای مختلف، این کار به دلیل حرفه ای بودن ترجمه کتاب ها و مقالات، ممکن است کمی کند باشد.

نقص آشنایی اکثر همکاران ما با زبان های مختلف، از جمله انگلیسی، یکی از موانع بزرگ در مسیر ترجمه متون انارشیشتی است. این محدودیت، فرآیند دسترسی به منابع اصلی، مقالات علمی و تحلیل های *peer-reviewed* درباره انارشیشم و فعالیت های انارشیشتی را دشوارتر می کند.

همچنین، کمبود نیروی انسانی در حوزه رسانه و ترجمه یکی دیگر از نقاط ضعف ما است. چنین نیرویی می تواند مقالات جدید، تحلیل های تخصصی و مطالب علمی را پیگیری و ترجمه کند، اما با توجه به اینکه عمدتاً از داوطلبان خارج از ایران و افغانستان بهره می بریم، نمیتوانیم تمامی امکانات و ظرفیت های فدراسیون در این حوزه را به کار گیریم.

هدف دیگر، بازگرداندن مصاحبه ها با اعضای «عصر انارشیشم»، همراه با برخی مقالات و خاطرات نوشته شده توسط آنان است. همچنین، قصد داریم متن های انارشیشتی تولید کنیم. به باور ما، تجربیاتی که در چند سال گذشته کسب کرده ایم، می تواند برای سائر انارشیشت ها در زبان های دیگر نیز مفید باشد و به توسعه و غنای جنبش کمک کند. در حقیقت، دوباره تأکید می کنیم، چالش اصلی ما ناآشنایی با زبان های مختلف است که مانع ترجمه از آن زبان ها به زبان های هدف «عصر انارشیشم» می شود و در نتیجه، موانع مشابهی در مسیر فعالیت های ما ایجاد می کند.

شاید بتوان کمبود تولید متن های انارشیشتی در زبان های مختلف درون شبکه «عصر انارشیشم» و ناآشنایی سخنگویان این

زبان ها با زبان های دیگر را از دیگر چالش های مهم در حوزه ترجمه برشمرد.

تجربه های شما در سازماندهی تحت رژیم های استبدادی مانند دولت ایران یا طالبان در مقابل دولت قبلی افغانستان چیست؟ چه نکاتی برای آنارشیست هایی که در شرایط استبدادی سازماندهی می کنند، به ویژه در مورد زندانیان سیاسی، دارید؟

در کشورهای استبدادی، یکی از بزرگترین مشکلات این است که مخالفان و معترضین را با عناوین ساخته و تعریف نشده ای مواجه می کنند، در مقایسه با کشورهای به اصطلاح دموکراتیک.

برای مثال، این استبدادی ها می گویند: «فلانی به جرم فریب و اغوا دستگیر شده است» یا «فلانی به اتهام «نافرمانی» در مقابل امور غیراخلاقی در جامعه متهم شده است.» این عناوین بسیار خاص و محدودکننده هستند و به اندازه قوانین این دولت ها، برای فرد تخصیص یافته اند. چون غالباً ریشه در باورهای مذهبی دارند، گاهی مردم هم از آن ها حمایت می کنند و سکوت می نمایند.

در چنین شرایطی، گاهی حتی همکاران ما این اتهامات را نمی پذیرند، چون از متن اجتماعی خاص بیرون آمده اند. در واقع، دولت های استبدادی سیستم حقوقی مشترکی با دیگر کشورها ندارند، و این نوع زبان و اصطلاحات، بیان انتقاد و مخالفت را هم دلسرد می کند.

از شاخصه های این دولت ها در شرق میانه می توان به تعاریف خاص و روایت های مذهبی خاص آنها اشاره کرد؛ مثلاً جمهوری اسلامی در ایران روایت خاص خودش را درباره دین دارد، یا امارت اسلامی در افغانستان، امارات متحده عربی، قطر و دیگر کشورها...

این روش باعث شده است که قدرت این دولت ها در سرزمین های تحت کنترل افزایش یابد و در عین حال، امکان همکاری و اتحاد میان نیروهای انقلابی و حامیان شان کاهش پیدا کند.

نقاط ضعف اساسی گروه های اپوزیسیون نیز ریشه در سیاست ها و سیاستگذاری های همان دولت های استبدادی دارد. این مخالفان درگیر مبارزه ای استوانه ای و محدود هستند، زیرا میدان نبردشان تنها به چالش ها و موانعی محدود می شود که دولت حاکم در مسیرشان قرار می دهد، و از این رو فرصت و مجال بسط و گسترش مقاومت و تغییر در عرصه های وسیع تر را ندارند.

حتی در مواجهه با حاکمان مذهبی، که اکثراً مسلمان اند، امکان ارتباط و همکاری با معترضان مسلمان بسیار محدود است. زیرا نیروهای معترض نه تنها با رویکردی مذهبی و دولت مردانه مواجه هستند، بلکه در حلقه ای تنگ و بسته گرفتار شده اند که مانع از شکل گیری اتحاد و همبستگی فراگیر می شود.

راه حل و روش مبارزه با چنین دولتی، ایجاد و توسعه سازمان های غیرمرکزی و پراکنده است. تنها سازمان هایی با ساختاری افقی و مشترک قادرند در برابر این دولت ها مقاومت کنند و توازن قدرت را برهم زنند. این رویکرد را «تشکیل افقی» می نامیم؛ نوعی ارتباط و سازماندهی که مرزهای فرهنگی، ایدیولوژیک، زبانی و قومی را در بخش ها و جغرافیای مختلف در برمی گیرد و پیوسته همپوشانی و همبستگی میان نیروها را حفظ می کند.

همانطور که توضیح داده ایم، پیشنهاد ما این است که هر منطقه و بخش بر روش های خاص استبداد در منطقه خودش تمرکز کند. اگر نیروهای مخالف در این مناطق با نیروهای دیگر در مناطق دیگر ارتباط داشته باشند، دولت نمی تواند سرکوب خود را متمرکز کند و در نتیجه قدرت خود را از دست می دهد.

برای روشن تر کردن این موضوع، به یک نمونه درباره مبارزه با اسلام سیاسی اشاره می کنیم.

این جنبش در ایران توانسته است رشد قابل توجهی پیدا کند، به طوری که ما مطمئن هستیم در صورت سرنگونی جمهوری

اسلامی، هیچ حکومت اسلامی دیگری بدون حمایت و پشتیبانی مردمی شکل نخواهد گرفت و به وجود نخواهد آمد.

بیانید ببینیم در حال حاضر چه نوع دولتی در ایران در حال شکل گیری است و چه زمانی که ممکن است به مرحله ای برسد که دولت دیگر وجود نداشته باشد. نکته مهم این است که مبارزه علیه سیاست های اسلامی و اسلام سیاسی اکنون به یک جنبش قدرتمند تبدیل شده است که به مرزهای کشورهای همسایه مانند عراق و افغانستان رسیده و آنجا هم بنیادگرایی را شکست داده است.

مخالفان دولت های استبدادی، به ویژه نوع مذهبی و اسلامی، تنها از طریق مشارکت فعال در مبارزه ضد استبدادی در نقاط مختلف می توانند دولت حاکم را تضعیف و جمهوری اسلامی را سرنگون کنند.

یافتن نقطه مشترک میان دولت های استبدادی مذهبی، مانند اسلامیزه کردن سیاست و ریشه یابی علل آن در جغرافیای سیاسی متفاوت، می تواند راه حلی مؤثر باشد. این راه حل تنها از طریق ایجاد شبکه ای افقی و غیرمتمرکز امکان پذیر است. چنین شبکه هایی در سرزمین های مختلف، با نیروهای خاص و آشنا به محیط و توانمند در مبارزه با دشمنان مشخص، شکل می گیرند و نقش کلیدی در همبستگی و هماهنگی مقاومت های منطقه ای ایفا می کنند.

این شبکه هم حوزه ای مشخص دارد و هم با نیروهای مبارز در نقاط دیگر ارتباط برقرار می کند، همانطور که شعار جوانان معترض عراق در برابر معترضان در ایران است: «ما دماغ ازدها (جمهوری اسلامی) را گرفته ایم، اما شما سرش را زده اید.»

البته، شرایط سیاسی در ایران و افغانستان با سایر مناطق متفاوت است و ما از پیچیدگی های وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی همپیمانان مان در مناطق دیگر بی خبر هستیم. حتی برنامه ها و فعالیت های ما در افغانستان تفاوت های زیادی با آنچه در ایران انجام می دهیم، دارد. طبیعی است که ارتباطات فدرالیستی مان با

جوامع، کارگران و مردم عادی عمدتاً از طریق شبکه های مجازی صورت می گیرد.

اگرچه دسترسی به بسیاری صفحات و سافت ویرها مسدود شده است، اما با استفاده از VPN های مختلف، این مشکل تا زمانی که اینترنت خارجی قطع نشده باشد، قابل حل است. دولت ایران چنین برنامه ای دارد. البته، چندین بار در تلویزیون و رادیو مصاحبه کرده ایم و توانسته ایم صدایمان را از طریق تلویزیون های ماهواره ای به داخل ایران برسانیم، هرچند این کافی نبوده است.

در ایران و افغانستان، چون ما نیرویی نو و ناشناخته برای جامعه هستیم، برای نیروهای سرکوبگر هم ناشناس باقی می مانیم. این نکته، نقطه منفی را به نقطه مثبت تبدیل می کند. از طرف دیگر، انارشیست ها در حوزه خودسازماندهی برتری دارند، چون ساختارهای خودسازماندهی شان را به صورت مداوم تغییر می دهند تا نیروهای امنیتی نتوانند به راحتی نفوذ کنند.

فدراسیون بر رشد جنبش انارشیستی تمرکز دارد، بدون آنکه رابطه سازمانی مستقیم با بدنه اجتماعی انارشیست برقرار کند. یعنی حوزه فعالیت ما در خودسازماندهی، هم یک حرکت است و هم نیست. پس از مدتی، فدراسیون دیگر نقشی در توسعه انارشیسم در ایران نخواهد داشت، زیرا جامعه ای خودسازمان یافته و خودمدیریت تشکیل شده است که فعالان انارشیست هسته های فردی هستند. در نتیجه، در صورت ضربه، تنها یک فرد آسیب می بیند، برخلاف حزب سیاسی که نیروهای امنیتی می توانند سر آن را قطع کنند.

فعالیت های تبلیغاتی و رسانه ای ما خارج از جغرافیای ایران و افغانستان صورت می گیرد و حضور نیروهای ما در داخل این کشورها تا حد زیادی ضروری و حیاتی نیست. کسانی که تمرکز بیشتری بر کار عملی دارند، اساساً از اینترنت بهره مند نمی شوند. چرا که ما فعالیت های عمومی و آشکار نداریم، نیروهای ما در داخل این مناطق به صورت مخفی و ناشناس عمل می کنند.

فدراسیون در زمانی نیروهای خود را جذب کرد که نهادهای امنیتی از فعالیت های ما بی خبر بودند، و پس از اطلاع، اقدام به توقف جذب نیرو کردیم. همانطور که پیش تر گفتیم، در مورد ایران، کار فدراسیون به پایان رسیده است و تلاش های دولت ایران برای حمله و مقابله با ما هیچ مشکلی حل نمی کند، زیرا جنبش در ایران مستقل است و وابسته به ما نیست.

در افغانستان، روش های سازماندهی و فعالیت های ما کاملاً متفاوت است و همواره در حال تغییر و تحول است. تنوع مبارزات انارشستی و تغییر مداوم آنها، باعث می شود اقدامات انارشست ها غیرقابل پیشبینی باشد. استفاده از روش های مختلف مبارزه همراه با خلاقیت فردی، تکنیک های متنوعی به ما می دهد که دستگاه های امنیتی نمی توانند آنها را در قالب و چارچوبی برای شناسایی و مقابله قرار دهند.

اما از طرف دیگر، ما که مخالف جمهوری اسلامی هستیم، راه مقابله با طالبان را می دانیم، چون راه مقابله با رژیم در ایران را می شناسیم. بنابراین، تصمیم گرفتیم نیروهای معلوم خود را از افغانستان خارج کنیم تا قدرت و توان مبارزه خود را حفظ کنیم، و بتوانیم مبارزات انارشستی را در سال های آینده با نیروهای جدید سازماندهی کنیم.

سازماندهی و مبارزه با رژیم های استبدادی، به ویژه رژیم های ایدئولوژیک مانند ایران، بسیار پیچیده و دشوار است. با پروپاگاندا و تبلیغات مذهبی و ایدئولوژیک مداوم، دولت حمایت کنندگان خود را در قالب نیروهای نظامی، شبه نظامی، اطلاعاتی و امنیتی، مدارس، دانشگاه ها و کلیه مشاغل دولتی و خصوصی در شهرها، روستاها و مساجد جمع آوری می کند. آنها شروع به ترور مخالفان و افراد معارض در داخل و خارج کشور می کنند. یا با قاچاقچیان و فعالان مخالف در خارج، رژیم آنها را به زور برمی گرداند، زندانی، شکنجه و در بسیاری موارد اعدام می کند.

حضور مخالفان در کشورهای اطراف ایران، به ویژه عبور از حریم هوایی، بسیار خطرناک است و بزرگترین تهدید برای

فعالیت های آنها محسوب می شود. طی ۴۳ سال گذشته، دولت اسلامی حداقل ده ها هزار زندانی سیاسی را اعدام کرده، و چندین هزار نفر را شکنجه کرده و وادار به اعتراف های تلویزیونی کرده است؛ حتی کسانی که در هیچ قیامی شرکت نداشتند.

اگر تعداد مساجد و اماکن مذهبی در ایران را با تعداد کتابخانه ها و بیمارستان ها مقایسه کنیم، تصویر واضحی از وضعیت ایدئولوژیک و تروریستی دولت به دست می آید:

- بیش از ۷۰۰۰۰ مسجد

- بیش از ۱۱۰۰۰ امامزاده

- حدود ۳۵۰۰ کتابخانه

- کمتر از ۱۰۰۰ بیمارستان

بر اساس آمار تا سال ۲۰۱۴، ۱۶ نهاد اطلاعاتی و امنیتی فعال در ایران وجود دارد، اما وجود نهادهای موازی و رقابتی در این حوزه نشاندهنده ضعف و هزینه های بالای دولت در سرکوب مردم است. این وضعیت نشان می دهد که چقدر دولت ها در ایران برای سرکوب و کنترل مردم هزینه می کنند و چقدر از آنها می ترسند. در جغرافیای ایران، سطح سرکوب و فعالیت نهادهای امنیتی بینظیر است و یکی از نقاط ضعف عمده رژیم محسوب می شود.

در فضای مجازی، دولت جمهوری اسلامی ایران یک سپاه سایبری بسیار قدرتمند و سازمانیافته راه اندازی کرده است که برای هر فعالیت، حمایت مالی دریافت می کند و امسال حدود هزار میلیارد تومان به آن اختصاص یافته است. فعالیت در فضای مجازی هم بسیار حیاتی و هم بسیار دشوار است. این دولت چندین بار از سرورهای هالندی برای جاسوسی و رصد مخالفان در خارج استفاده کرده است، بنابراین ما در معرض خطر هک و جاسوسی سایبری دولت قرار داریم.

در طول ۴۳ سال گذشته، صدها فعال مخالف در خارج کشور ترور شده اند و با خطر ربوده شدن توسط نهادهای امنیتی مواجه هستند. سازمان های امنیتی درگیر در جرایم سایبری، در ده پروژه خاص در دوازده کشور فعال هستند و از ابزارهای جاسوسی، سایت های آلوده، پیام های مخرب و روش های دیگر برای جاسوسی و نفوذ استفاده می کنند.

یکی از اولین فعالیت های سایبری جمهوری اسلامی، عملیات INFY یا «شاهزاده ایرانی» در سال ۲۰۰۷ بود که برای جاسوسی از ایرانیان و اهداف در اروپا طراحی شده بود. این نمونه نشاندهنده عمق و گستردگی عملیات سایبری رژیم است و نشان میدهد که چقدر در عرصه امنیت سایبری هزینه و خطر وجود دارد.

در مورد طالبان، باید گفت که تمامی اقدامات سرکوبگرانه آنها در سال گذشته کاملاً کاپی از رفتارهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی است. بنابراین، بیشتر رفتارهای سرکوبگرانه آینده آنها قابل پیشبینی است، چون با رفتارهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی آشنا هستیم.

طالبان اعتراف کرده اند که حدود ۱۵۰۰ عملیات انتحاری انجام داده اند و قصد دارند در وزارت دفاع یک واحد خاص انتحاری تشکیل دهند. این نشان میدهد که وقتی گروهی تروریستی اسلام گرا به قدرت سیاسی می رسد، نیازمند ساختارهای خودسازماندهی مناسب و محرمانه است؛ و در ایران و افغانستان، باید روش های مبارزه و سازماندهی خود را تغییر داد.

البته، روش های نظامی و اطلاعاتی طالبان تقریباً برگرفته از جمهوری اسلامی است، اما عوامل نهادهای اطلاعاتی پاکستان و کشورهای عربی آموزش دهنده این گروه ها هستند. یعنی، سیاست ها و سیاست ورزی های فکری طالبان در پاکستان و عربستان آموزش داده می شود، که اینطور آنها را از نظر مالی و معنوی تقویت می کند.

زندان، عاملی است که استبداد را نگه می دارد و مانعی در راه آزادی است. مبارز باید زندان را بشکند تا بتواند دولت را سرنگون و به آزادی برسد.

مهمترین قدم برای انارشپیست های آزادیخواه، عمل گرایی است. اولاً، این را باید بدانیم بر خلاف تصور عمومی، دولت «جمهوری اسلامی» بسیار پیچیده است و از سرکوب و شکنجه برای حذف مخالفان استفاده می کند. ثانیاً، زندان های جهانی بسیار بزرگ و پیچیده هستند؛ و در مورد زندان های ایران، این موضوع صدق می کند.

زندانی شدن در سلول های مختلف، در زندان هائی مانند «دولف» یا «نارالله»، با یکدیگر متفاوت است. هر بازجو، هر سلول، هر نگهبان، و هر روز، وضعیت خاص خودش را دارد. در زندان، هر لحظه ممکن است متفاوت باشد.

ترکیب این تفاوت ها، شرایط بسیار پیچیده و دشواری ایجاد می کند؛ و تنها راه غلبه بر آنها، شناخت وضعیت، افزایش خودآگاهی، هدف گذاری بلند و انگیزه های فراوان است.

پس از کسب خودآگاهی و شناخت دنیای پیچیده زندان، می توان به «نوع سوم» زندانی تبدیل شد.

یک زندانی نوع سوم، کسی است که برخلاف زندانی نوع اول، وارد زندان می شود و قصد دارد آن را خراب کند. هدف او، تحمل شرایط و ساختن زندگی ای مشابه خارج از زندان است.

این زندانی، زندان را به مکانی برای مبارزه و درخواست آزادی تبدیل می کند؛ و نه تنها نمی برد، بلکه نگهبانان و زندان را می شکند.

مراحل مهم، تشخیص و مشاهده لایه های مختلف داخل زندان است.

یک زندانی انارشپیست، در میان چه کسانی می تواند همپیمان پیدا کند؟ در میان چهره های سیاسی که سطحی نقد می کنند اما

در واقع درِیچه ای به وضعیت موجود هستند؟ در میان زندانیان ثروتمند و متصل به دولت، که ساعت ها برای نمایش با افراد فاسد و سودجو وقت می گذارند؟ در میان هزاران فاسد دیگر، که زندان برایشان راحت تر از هتل است؟

خیر، در هیچ کدام. یک مبارز، کسی است که برای آزادی، عدالت، برابری و خودمختاری مردم مبارزه می کند؛ او یک انارشیست واقعی است. در زندان، با کسانی متحد می شود که خواهان تغییر هستند و طبقات نیازمند تحول و تحمل شرایط کنونی اند.

کارگران زندان کسانی هستند که به خاطر نیاز، اقداماتی انجام می دهند که دولت آنها را غیرقانونی می داند؛ ممکن است کارگری باشد که سال ها حقوق نگرفته یا مجبور شده مشروبات الکلی بفروشد، یا کسی که در کسب و کار شکست خورده، یا به خاطر ناتوانی در پرداخت مهریه یا بدهی های کوچک، زندانی شده است.

اکنون، با وجود دولت سرکوبگر و قاچاقچی، مهمترین سوال این است که چگونه می توان سازمان ها را شکل داد؟ و پاسخ ما این است: فردی که در این تاریکی بوده، نور دیده و انارشیست شده، حتماً هوشمند است و می تواند راه غلبه بر مشکلات را بیابد.

توضیح این روش ها در یک مقاله نمی گنجد و مناسب نیست که شیوه های شکست ستمگران به صورت عمومی منتشر شود. آنچه اهمیت دارد، انگیزه و اهداف مبارزان است: راه سخت رسیدن به آزادی، نباید تنها با نوشتن هزاران صفحه طی شود؛ اما اگر مبارز بداند آزادی چه گنجی است، هر دردی را تحمل می کند و از هر مانعی عبور می کند تا به هدف برسد.

در ایران چه اتفاقاتی در حال رخ دادن است و آنارشیست ها در زمان های آشوب چه وظایفی بر عهده دارند؟

۱۳ دسامبر ۲۰۲۱، سومین روز اعتصاب معلمان ایران بود و چندین معلم در این اعتصابات بازداشت شدند. علاوه بر شکنجه

های جسمی شدید، خانواده های آنها تهدیدهای عجیب و غریبی از دستگاه روانی و روانشناختی دولت دریافت کردند. اعدام ها همچنان ادامه دارد، همانطور که همیشه در ایران رخ میدهد، که گاهی رتبه اول و گاهی رتبه دوم در جهان را دارد از نظر آماری. اعدام کودکان، زنان و زندانیان سیاسی نیز ادامه دارد. اعتراضات و تجمع های کارگری همچنان ادامه دارد و دولت اسلامی با روش های مختلف، کارگران را سرکوب می کند، همانطور که همیشه انجام میدهد.

متأسفانه، در ۱۹ دسامبر، جمهوری اسلامی زندانی سیاسی کرد، حیدر قربانی، را اعدام کرد. در این مدت، شاهد اخبار زیادی از اعدام ها و افراد زیادی با حکم اعدام بوده ایم. نمونه دیگر، در ۱۹ دسمبر، زندانی سیاسی عباس دریسی در معرض اعدام قرار داشت، برادرش به حبس ابد محکوم شد و همسرش به دلیل ترس از اعدام درگذشت. زندانیان در ارومیه از ۱۲ دسمبر دست به اعتصاب غذا زدند تا اعتراض خود را به انتقال به سلول های نامربوط اعلام کنند و خواستار بازگشت به سلول های عادی شدند.

مردم و دهقانان در اصفهان در انتهای آبان ۱۴۰۰ به دلیل خشک شدن عمدی رودخانه زاینده رود و تغییر مسیر آن اعتراض کردند. بیش از ۳۰۰ نفر دستگیر شدند و بر اثر تیراندازی نیروهای امنیتی، بیش از ۴۰ نفر کشته شدند. نیروهای امنیتی عمداً با خشاب تفنگ و یا گلوله های ساچمه ای از نزدیک تیراندازی کردند. مجروحان دچار معلولیت هائی مانند نقص حرکتی، شنوایی و گفتاری شدند، چون گلوله ها وارد مغز آنها شده بود. بیش از ۴۰ تن دیگر به دلیل آسیب دیدن قرنیه های چشم، نابینا شدند. بیشتر گلوله ها سر و صورت معترضان را هدف قرار داده بود.

طبیعی است که انارشیست ها در ایران، مانند دیگر انارشیست های جهان، در مبارزات خیابانی و تظاهرات عمومی حضور داشتند، چه در اعتراضات شهری سال های ۲۰۰۹، ۲۰۱۷، ۲۰۱۸، ۲۰۱۹ و ۲۰۲۱، و چه در درگیری های شهری.

انارشیست ها علیه قدرت و حکومت هستند و هدف فعالیت آنها رسیدن به برابری و آزادی است، نه کسب قدرت سیاسی. بنابراین، بسیاری از ابتکارات و فعالیت های آنها در پشت صحنه است و پنهان می ماند. فعالیت های آشکار، مانند درگیری های مستقیم با مقامات حکومتی در راهپیمایی ها، نوشتن شعار، گرافیتی، حملات در شبکه های اجتماعی و توییتر، نمونه های مشخصی هستند.

اما بسیاری از فعالان گروه های آموزشی آزاد و رایگان برای کودکان و بزرگسالانی که از آموزش محروم هستند، یا برنامه های مرتبط با محیط زیست و حیوانات، سازمان نمی دهند. در ایران، گروه های زیادی وجود دارد که داوطلبانه در پاکسازی طبیعت، جمع آوری زباله یا ارائه خدمات مرتبط با حیوانات، به ویژه حیوانات خیابانی و زخمی، فعالیت می کنند.

در این حوزه، گروه های موفق خانواده های زندانیان را حمایت می کنند، با پرداخت بدهی و کمک های مالی، آزادی زندانیان را ترویج می دهند و به بی خانمان ها کمک می کنند. برخی این گروه ها انارشیستی هستند و برخی دیگر رفتارهای طبیعی انارشیستی دارند.

در مورد افغانستان، از زمان سقوط جمهوری اسلامی و تأسیس امارت اسلامی، شهروندان افغانستان، از جمله فعالان مدنی، روزنامه نگاران، فعالان حقوق زنان، ورزشکاران، هنرمندان و آزاداندیشان، مجبور به ترک سرزمین شان و مهاجرت به کشورهای دور شدند. با تأسیس امارت اسلامی، زنان و جوانان تمامی مشاغل خود را از دست دادند. فقر، بیکاری و کشتار هدفمند روز به روز افزایش یافته است.

ما با بسیاری از جوانان در تماس روزانه هستیم، و همه نگران و پراسرس اند. متأسفانه، این جوانان نگران زندگی خود هستند و امیدی به آینده روشن ندارند. تصمیم گرفته اند مهاجرت کنند، زیرا نگران قتل در آینده هستند. این جوانان ناچارند به ایران و پاکستان مهاجرت کنند، کشورهایی که با مهاجران رفتار بسیار بدتری

نسبت به طالبان و تروریست های دیگر دارند. پولیس های ایران با مهاجران رابطه انسانی ندارند، بلکه آنها را توهین، تحقیر و ضرب و شتم می کنند.

در ۱۲ دسمبر ۲۰۲۱، روزنامه وال استریت ژورنال گزارش داد که بین ۲۵۰۰ تا ۴۰۰۰ پناهجوی افغان توسط مقامات ایرانی اخراج می شوند. بر اساس این گزارش، در سال گذشته، ایران بیش از یک میلیون و ۲۸ هزار افغان را اخراج کرده است.

همچنین، در ۱۶ نوامبر ۲۰۲۱، گزارش دادیم که پولیس ایران به یک تیزرفتار که دو زن، یک مرد و یک کودک سه ماهه افغان را حمل می کرد، تیراندازی کرده است. سرنشینان، از جمله هر دو زن، زخمی شدند و رژیم تروریستی و خونخواه ایران حتی اجازه نداد آنها به بیمارستان بروند و در نهایت، آنها را به اردوگاه و سپس مرز فرستادند.

در افغانستان، تاکنون بیش از ۱۰۰ عالم، اعضای ارتش سابق، فعالان مدنی و زنان فعال در مزار شریف کشته، ناپدید یا ربوده شده اند، در حالی که طالبان به دروغ ادعای عفو می کنند. اینها کسانی هستند که باید طالبان را شکست دهند: انتقام گیرندگان کسانی که در دولت ۵ ساله طالبان بین ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ کشته شدند و برای بیست سال پس از آن. بسیاری از مردم، کودکان و زنان توسط بمبگذاری های انتحاری طالبان کشته شدند، و اکنون تنها فقر باقی مانده است. این فقر باعث فروش کودکان خانواده ها، همراه با واکنش های اسلامی و انزوا زنان و دختران مدرسه (مکتب) رفته در خانه ها شده است. چنین فلاکت هائی منجر به جابه جایی های گسترده در مرزها شده است.

در مزار شریف، طالبان بیش از ۸۰ جوان، دانش آموز و دانشجو را در تظاهرات بازداشت، شکنجه، شوک الکتریکی وارد و آسیب های زیادی به آنها زده اند، به طوری که حتی همپیمان های آنها نتوانستند آزادانه صحبت کنند و از آنجا خارج شوند. در حادثه ای دیگر، هفت فعال زن، از جمله فوروزان صفی، استاد دانشگاه و فعال مدنی، در مزار شریف در راه رفتن به سمت فرودگاه (میدان

هوایی) به طرز مرموزی کشته شدند. جسد هایشان در چاهی در حومه شهر خالد بن حان ولید پیدا شد. گفته شده است که چهار زن فعال افغان در راه رفتن به سمت فرودگاه، با تیراندازی کشته شده اند. خانواده های فعالان مدنی و استادان دانشگاه، بعد از بازنشانی جنازه ها در مرگ، ادعا می کنند که ده ها جسد زن جوان در آنجا نگهداری می شود، اما هنوز اثری از خانواده هایشان پیدا نشده است.

حداقل سه نوع مقاومت علیه طالبان شکل گرفته است: اول، جبهه های جنگ چریکی و نظامی متعدد؛ دوم، مقاومت زنان معترض، که حضور و مخالفت خود را در ولایات مختلف اعلام کرده اند و سرکوبشان در تمام ولایات بسیار شدید است؛ و بیشتر فعالان زن در کابل فعالیت می کنند، جایی که ده ها تن بازداشت شده اند. سوم، مقاومت منفی نیروهای آموزش دیده و متخصص است که عمداً افغانستان را ترک کرده اند تا در خدمت طالبان و دولت آن نباشند.

یکی از راه های نشان دادن نفرت مردم از طالبان، ترک افغانستان است. حضور افغان ها در پشت مرزها و مسیرهای قاچاق، مانند اعتراض بزرگی است علیه حضور طالبان.

در کنار این، با مهاجرت افراد، امکان قدرت گیری و تشکیل گروه های سیاسی و فعالان اجتماعی در خارج کشور بسیار افزایش می یابد، اما خطر این وجود دارد که با گذشت زمان، رنج مردم افغانستان در ذهن دیگران فراموش شود یا کمرنگ گردد.

همچنین، مهاجرت متخصصان و افراد تحصیل کرده، رفتن آنها را به عنوان مقاومت در برابر تثبیت قدرت طالبان می توان دید. اگر این افراد علنی اعلام کنند، نه تنها به خاطر خطر جان، بلکه برای اعتراض به تقویت طالبان، مهاجرت می کنند. این نوع مهاجرت، دیگر تنها فرار نیست، بلکه نوعی مبارزه علیه طالبان است.

ما تجربه انقلاب ایران در ۱۹۷۹ را داریم، و طالبان از تجربه جمهوری اسلامی برای سرکوب مخالفان، به ویژه زنان، بهره می برند. بنابراین، آگاهی که طالبان از مشورت نظامی و امنیتی

حداقل پاکستان و ایران بهره مند است. نزدیکترین دولت به طالبان، جمهوری اسلامی است؛ طالبان در پی سود بردن از سرکوب است، و اگر ۴۳ سال پیش، دولت ایران مدل نزدیک به خودش نداشت، حالا می تواند از تجربه حکومت اسلامی در ایران بهره برداری کند و در چند سال آینده، مسیر را بسیار سریع تر طی کند.

اما از طرف دیگر، ما که مخالف جمهوری اسلامی هستیم، راه مقابله با طالبان را می دانیم، چون راه مقابله با رژیم در ایران را می شناسیم. بنابراین، تصمیم گرفتیم نیروهای معلوم خود را از افغانستان خارج کنیم تا قدرت و توان مبارزه خود را حفظ کنیم، و بتوانیم مبارزات انارشیستی را در سال های آینده با نیروهای جدید سازماندهی کنیم.

پایان بخش اول

افق نو

ارگان مرکزی جبهه انقلابی مردم

NEW HORIZON

Central Publishing organ of the People's
Revolutionary Front

نشانی تماس: s.sayeb20@yahoo.co